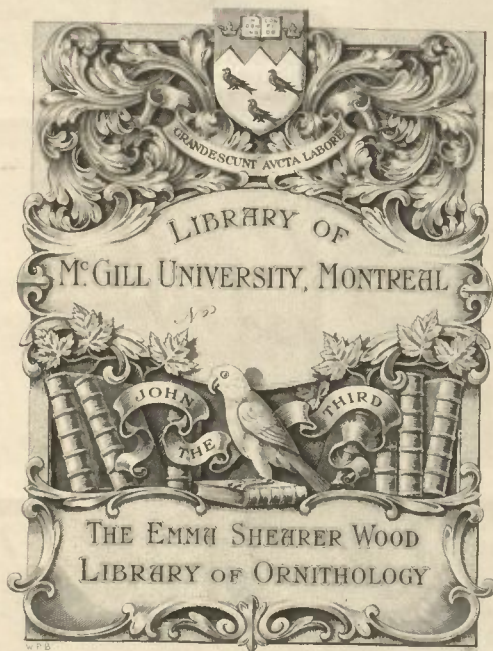


McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D



DR. GABEY WOOD,
AUTHOR'S CLUB,
2, WHITEHALL COURT
LONDON, ENGLAND

ANNOTATED. W.

... ..
... ..
... ..

... ..
... ..
... ..
... ..

... ..
... ..

... ..
... ..
... ..
... ..

...

...

...

...

...

...

...

18
The work is divided into two fanns:

(f.2) فن اول در بیان معرفت امراضها و علتها که در ایوان جانوران شکاری است
(f.68) فن دوم در شناختن جانوران روح و نگاه داشتن و تیار و ساختن

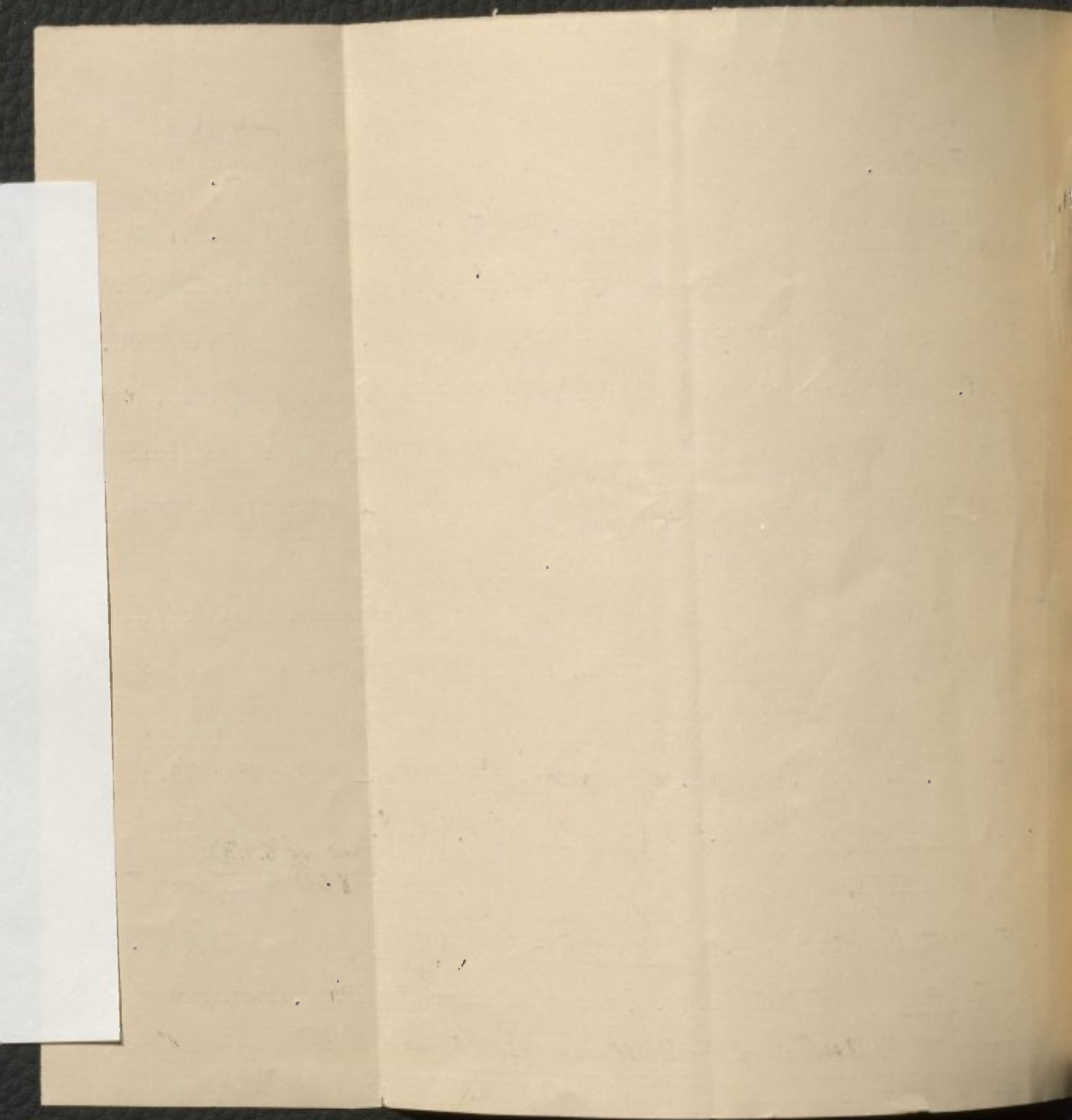
These fanns are subdivided into bābs which, in their turn, are subdivided into faṣls. In this copy there is some confusion in headings. The first fann is apparently divided into five bābs: ff. 4v, 12, 22, 33, 59v. (the "fourth bāb" on f.8v is apparently a mistake for the 4th faṣl). The second fann has two first bābs (ff. 69 and 74), and the second, f. 77v. Beginning:

ستایش کنم ایندی پاکر... حرکرا ذوق بشکار باید برائی دانع امراض ارج

Copied towards the end of the xii/xviii c. Some additional prescriptions on f. 112. Bad lauh, a dozen illustrations, of very mediocre quality.

Ff. 112; Size 23 × 14,5; 16,5 × 9 cm.; lines 11, within double jadwale. Dr. pap., thickness 10 = 0,54 mm. Clear Ind. nasta'liq. Condition good. Pencil marks and a few notes on the margins and on the fly leaf.

W. Ivanow.
As. Soc. Bengal
Calcutta,
June 1, 27



12.

Bāz-nāma.

نلی ج

Z 12.

A detailed treatise on falconry, by Nūra'l-lah Yār Jānī (f.4), who was ^{the} one of falconers at the court of Muḥammad Mu'azzam, son of Aurangzīb (born in 1053/1643, reigned 1119-1124/1707-1712, under the name of Bahādūr Shāh), see f.47. This prince received his title of Bahādūr Shāh in 1083/1672, and as he is called here only a shāhzāda, not a sultān yet, it is possible to conclude that the treatise was composed between this date and 1119/1707, the date of his ascension on the throne.

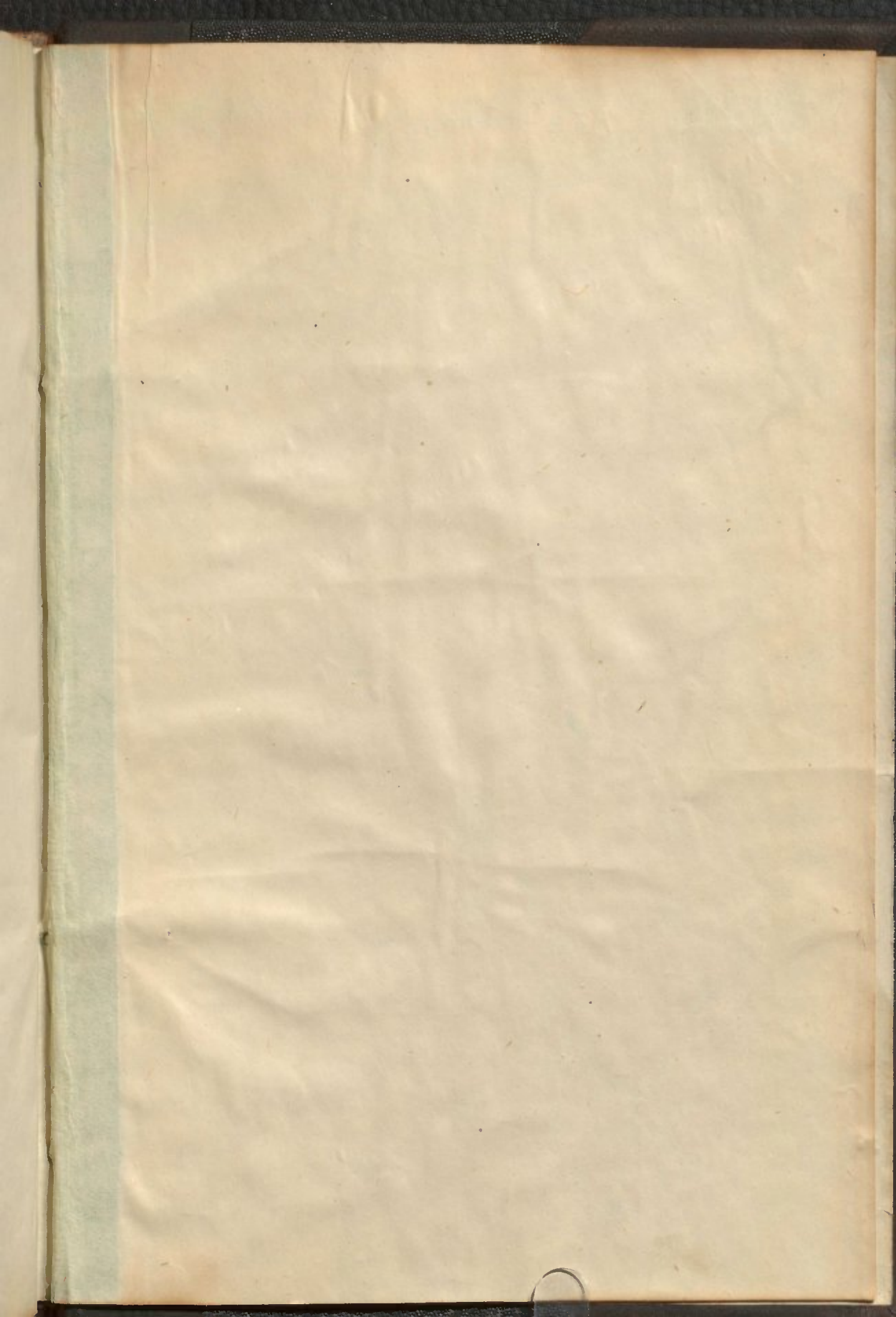
The author based his work chiefly on his own experience and on the customs connected with his profession, but he also frequently refers to different works of earlier writers on the subject, especially Ahmad-i-Hājjī Tarakhān (ff.90,94v,98,99, etc.); also Bāz-nāma by Muḥammad Raīf 'u'd-dīn (f.92); Tuḥfa-i-jānwarān (f.22v); Bāz-nāma by S. 'Alī b. Ḥasan Isfahānī (usually called 'Alī Amīrān, who composed it in 859/1455, see EB 1860) ^{and lvc 619,3;} Mujarrabāt by Shāh Farīdu'd-dīn (f.95v); Mujarrabāt-nāma by Mīrzā Muḥammad Riḍā (f.98v); Bāz-nāma by Abū 'Alī (f.95v); and some other Bāz-nāmas. ~~XXXXXXXXXX~~

, apparently the author of the Gastūrū's-ṣayd, see here No. 10 and lvc 619(i);

Z 12

Bāz-nāma, by Nūr-i-lah Yār Jāni.

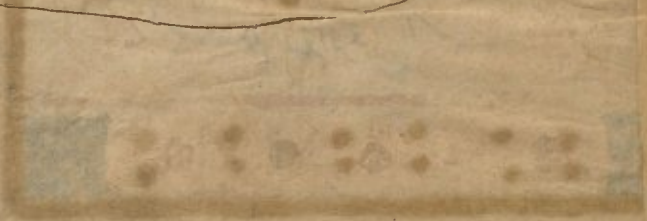
W 21



1772

Quod 17. XI. 26
Wil.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
والصالحين
الذين هم خير البرية
والذين هم خير خلق الله
الذين هم خير أمة
أخرجت للناس
والذين هم خير
الذين هم خير
الذين هم خير
الذين هم خير





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتَمَّ بِالْحَمْدِ

که کویا و بینا کند خاک	ستایش کنم ایزدوی پاک
احمد نامی که سرور عالم بود	ای لقب که ز ابنیا اعلم بود
محرم جایی که سایه نامحرم بود	زان سایه باد بنزد که همراه بود

و صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ الکاظمین المؤمنین باد و یہ جاو
 ہر کراذوق بشکار باید برایتے و افخ امراض بدیہ
 و غیرہ امراض و علتہا کہ لاحق ابدان یا نوران

شکار است و قوت پیدا مینماید تا خلوت ولدت

شکار یابد و آلائش به قوت که ذوق و شوق

شکار دارند و جانور نگاه میدارند و از احوال جانور

جز ندارند تا صاحب طبیعتان که شوق شکار

دارند بایند با مراض جانوران شکار و قوت حاصل

نموده و در امارت وقع هر گونه مرض که جانوران

لاحق میشوند و هم مانند تا خلوت ولدت

شکار در پاید چند چیز است و آن ^{به نظر}

اوله ایزد مینماید فن اول در بیان معرفت امر آنها

عقلی که در ایدون جانوران شکاری تین بنام

دومینست و جره و غیره و جرنع و لکه از قسم شکار پیدا

میشود و معالجه آن و پرهیز از غذا نامناسب و نگاه

داشتن به هوشیاری تمام ذکر طعم حلال او را باب

حیات تازه شیر کرم ابدار نموده تا یک دو

ان لیکن قدری نگاه دارد که سرخی طعم خام

سببندید بچکنی بدل شود از آن سیر نماید

تا یک پاس روز بر اندن در بازار زرنگر نیا

محبت بجمع رنگها مطلع گرداند که پنجم کدورتی در

مانی نماید هر گاه دستکته نماید بر مقدار بهوشی و

کردن فراوشی و دوم بخیزد وین بر اندک تلام

و همواره شده از وحشت بر آید و بواسط غفلت

شیرینگر دوز یا ده بر تر نداند که چای پنهان

فزان است مبادا از روه خاطر شود چون از
 معرفت حقایق استیما جمع خوب از آنچه
 استنا کرد و معلوم القلم باشد یعنی بسوی خود
 خواند بیاید و بر طلبت به کمال برسد و هر چه شناید
 بتناسد و صحرای خود را با کل فراموش سازد
 درشته چشم او را دور نموده بر مزاجش نظر کند
 که طالب احمیات است یا کنت در کوهها ببارید
 خواهد و بگوشت قناعت محظوظ بر هر جنبه که را
 بیند بر آن عمل نماید و از طعم صبح تا طعم شام آب
 از پیش آن براند و تا بفرانج خاطر بنوشد و غسل
 بکند و اگر با قناب میل نماید در آفتاب بر ماخت

کردن بدید و اگر بر سایه رعبت نماید آرام داد و بر
و چکس استراحت به بند و شریطی که یکدم از حال
او غافل نباشد که تمام میر کشکاریست در خواب کشد
کردن است **فسرد** چون بدل شد استخوان طایر
و حشی نکار **صد** عالم را توان کردن بزرگ
انتبات از وقتینی که از مرند حیوانی بر آید و بصفت
النسایه موصوف کرد و بر هر صدیت که بر اند خوب
گیریت نماید بایند که کلال چشم و سیاه چشم را بر
همین ترکیب و رنگ قیاس نماید و هر جانوریست
که خوشتر ترکیب خواهد بود بقابلت خود مرکب
همین ترکیب خواهد بود هر میر کشکاریست که جانور را

لوب

خوب خواهد شد بهترین خواهد بود پوشیده ماند که
 علم میر شکاریست و سلیقه جانوزیست مشکل
 بنریت از هنر ماه خوشخانه ایلی هر یک بقدر قابلیت
 بهره حاصل نموده و بنماید اگر این علم شریف را ^{تفصیل}
 بسیار است اما مزاج و این نیز کلال است **بسی**
 مزاج یار بدست آرد هر چه خواب کن که در طرفه
 رندان رضایست یار بس است بنا بر این
 چند کلمه مختصر بر جانوز و آریست و شب بیداریست و طعم
 آریست و نیاریست کلال چشم و سیاه چشم و دور
 یافتن مزاج و امراض و علاج آن و آنچه از کمالان
 تجربه کار یاد کار و آرد و فقیر صغیر در گاه خوابه لوز الدند

X

بهار جانبی که بجز دست تو سنی یک خلف با دست هزاوه

محمد معظم بهما در شاه بر رخساره شب قدر منور چون

خاله پدرش انداوه والا محمد ریفیع القدر سرافراز

دارد بنظر امتیاز آنچه ضروریست بود تعلم او زوده

بر ات ان نام بهما و **مفضل اول** در معرفت و ^{استیگت}

جالوز واریست و هواید شب بیداریست طعمه واریست

ویناریست کلال چشم و سیاه چشم در حد میر

شکاریست و علاج آن و در تو کنگ لستن و آنچه

در طایر آن ضرور الیت **مشمول** بر سه فضل است

باب اول در معرفت و استیگت جالوز واریست

ما انکه میر شکاران و در سلم است با شیمی و شایسته

با شیمی

با شیشی بر جمله کلال چشم او ستاد است و شیشی
 بر جمله سیاه چشم است و ایس باید که چون جوز
 نوبت آید با صلاحت و شفقت و مرحمت دل
 طایر بر باید و بد لیری و در مجلس رفت بلامت
 تمام شکار روان را بتواز پا از چکس بکشاید و
 دست بالا کند بدست آید چنان قایم نگاه دارد
 که در حرکات دست بناده و سکنات پنجگانه
 و جالوز بر قیام دستش عاشق دست کرد و
 کهری روزماند بگذرگاه شام در شور و غوغا
 و عام بیک گوشه ایستاده باشد به تمام لطف
 آرام دهد چون شام شود از کرد و عیار و ^{ملاحظه}

نموده سه چهار کهریبه شب چراغان نموده
بخانه آورده بر پتواز به بند و از یک پاس
شب آخر جالوز را به سوز قدیم از پتواز بکشد
و بر دست نموده دست نگه نماید یعنی دست شفقت
کایه بر منقار و کایه بر گردک و کایه بر مردم بکشند
و در اصطلاحات میر شکاریه و لبریه کند
و بسیار دست بگرداند تا بر چهره بنشیند از دو و چین
و اگر فریه شود تلخیص در کار نیست اگر اندک
باشد پیا طوره یک کنجک تلخیص دهد و باش
را بعد اند احسن بر مهره و سینه و کنجک تلخیص یعنی
پیکه مدام لازم داند که جالوز جلی نازک مزان است

تاب کرسینگی نذارو و باید که بر مهره و پنجه
 جالوز را بلا ناغسه به نظر امتیاز و ایم ملاحظه مینوده
 باشند اگر بر مهره خشک و پنجه سفید و صاف
 و سیاه پنجه در خشنه همچون دانه نخود کند و اند
 که جالوز بلا افت است و بر هیچ مرض نذارند و اگر
 بر مهره خام و سفید و سیاه پنجه با هم
 مخلوط گشته پریشان و غلیظ شده باشد خردوار
 شود که علامت مرض می نماید زود تشخیص مرض
 نموده همیشه علاج کند و پگاه جالوز خود را طلبیه بآید
 بالا فرموده سیر میگرداند که بدست مرض از
 طلبیدن بسیار و یکی و زیاده طعم و از نادان

رنبره و پیر مهره سنگدانه خور و مغز و استخوان
 کردن جا لوز پیدا میشود که گاه بیگاه بعد از سه
 چهار روز یا پنج روز رنبره و غیره از پرند مینداده
 باشند و بر مهره موا استخوان کردن هر روز بلاغاً
 و ده که در صحرای ادم بر و بر و چیزها و یکسره مخور و از علت
 این می باشد که یاد او سیر نموده قدری در
 آفتاب بدارد و در جا صاف بر چپکس به بند و
 آب تازه در ظرف یکا کرده پیش جا لوز بگذارد
 تا با استغراق خاطر بنوشند و عمل کند و مدام و زود
 باشد هر گاه پرنه خشک نماید و طلب سایه کند و در
 سایه آورده بر چپکس به بند و آب در همان

7

طرف از کلان کرده پیش آن نگاه دارو که فراغت
کرم می نماید باب بسیار احتیاج دارد وقت
شام سیر نموده بدستور سابق عمل کند
تا بیشتر آشنایند اگر جانور سیاه چشم باشد
و سنگینه بسیار میخواهد باید که طوماغ او بر سر او
گذاشته منقار و کرون و پشت و پهلویش آن ^{بخت}
تمام بدستور او ستاد آن از دست مالده و هر دو ^{کنند}
و بازور مالش دهد و هر دو را آن و ساقش
و ضیقل و دم نری و کریم انگشتان نرم سازد
که بدگوشی نیاید بخون نماند و محکوم امر گشته کرم کرد
بیدار نگاه دارد که مخزنت بسیار میخواهد از دست

بمساله و هر دو کینه و بازو را مالش و هر دو
ران و ساقش و چنگل و دم نریم و کربس
انگشتان نرم سازد که بد گوشت یعنی بد خون
نماند و محکوم امر گشته کرم کرد و بیدار نگاه دارد
که محنت بسیار میخواهد از دست فرودینار که
اوستادان چنین فرموده اند **بیت** باز راکت
باشه راست نشسته **بیت** شاهین ز طبر بالاد
که بود پیل مست کرد و نپت **بیت** باید که باشی شیخی از
گشت باز غافل نباشد و باشه را در بازار
نشسته رام سازد و شاهین را غیر
از دستگیری بعمل و یکسره خانه پر دازد **بیت**

چرخ و شفقار و بحری است و لکره هر سه
 دست پاشد اول لیره لیک نولو میطه دوزیکه را
 نرم دیتے برند پس لیره تیغے بر چرخ و جانورا
 دیگر دست برابرش این میے باید نر تلو میطه
 در یک عبارت از دوریے با شد بنزیرے
 دستیکته می شایند که هر دو کران و تحف و لطیفه
 طایران اند میطه قدر حال هر کدام محنت و کفایت
 میکند مالش بسیار در کار نیت باید که شای
 بعد از طومر سیاه چشم هر روز آب می نماید شای
 که بنوشد و غسل نماید هر چند باب کم احتیاج
 دارد در مزاج سیاه چشم نسبت به کل چشم

بدلیل عقل سرومی نماید انت الله تعالی

باب چهارم انجبه در تجربه در آمده است

مفضل بیان نموده شد تا در انامیان روزگار

بعقل دریا بند **مفضل** و **ویم** در حوزاید شب بیداری

و این از برای است انت که جالوز رام شود

و مو انت تمام و چشم انت شنا نماید و فرمان برودار

امر کرد و نگاه بنظر امتیاز کند که جالوز و رچه حال

است چشم انت است اگر انت معلوم شود

چهار بینگ کرب سبت اول و یک پاس

سبت لفز بیداری تا بیج کفایت کند و اگر

نی الجله غرا شنا بنظر و راید یک پاس اول

سبت

شب کشت دهد و یک نیم پاس آخر شب
 بیدار نگاه دارد و دستکشته نماید تا در چند روز
 ملایم و سواره گردد و اگر ازین هم محکوم نگردد و
 یک پاس اول شب و دو پاس آخر شب
 بردست گرفته و ششگانه نماید و یک پاس آرام
 دهد که محکوم شود و اگر ازین هم بدست نیاید تمام
 شب خواب نگیرد و کشت دهد تا هر شب نخج که در
 نهاد او باشد دور گردد و باید که پیوسته چند
 چنین عمل کند و چشم مالیش بنظر امتیاز به بند
 اگر مردمک چشم او را بجاء خویش بیاورد بنده
 بکشد و اگر در حشت اعین بنظر آید هر دو احوالت

تا زمانی که ملائیم به نظر در این بعد از آن هر چه دانند
بفرمایند که فایده بست بیداریست چشم اشنا
شدن و بدل یگانگی است **فصل سیوم** در
فضیلت طعم واریست مشکل نهیست از نهیست
میرستکاریست ولیکن آنچه به تجربه فقیر در آمده کلام
چشم را طعم آبداره باب **تغذیه تازه شیر کرم** معنیست
تراست باید که طعم مذکوره را باب **تازه شیر**
کرم آبداره موهه قدریست نگاه دارو که سرخی
خام باندک **سجند** است بچیکه بدل شود بعد از آن
همون آب خوب تر کرده بخوراند که بسیار زود
مفهم و معنیست در آمده باید که قدریست **مشک** در

هفتت یک مرتبه میداده باشند ویلے پر مهره
 و فغز سر در استخوان کردن طعم را تب کوزاند
 گاه بیگانه بعد از دو سه روز تلخه و غیره بعمل بی
 اورد و باشد تا از مرض ایمن ماند فغز سر و تلخه
 طایر و استخوان کردن و سنگدان کرم خور حیلے معین
 و دافع امراض است بر علی که جالوز را پیدا شده
 از بنخریب جالوز دار است که تلخه و غیره بعمل نیغی آید
 باید که پر مهره آنرا باب پاک ستسته و باب یک دو
 سنگدان کرم خور و کایست با تلخه طایر غالباً فغز میداده
 باشند که نهش پاک و صاف باشد و از زیاده
 حوزا ایندن طعم و داون تلخه و غیره و سواس نکند

که درین دستوزه بسیار است و مرض پیدا خواهد
داده پانزده روز خواهد خورد اگر پناه رسوده
علی قدر حال در طعمه بسیاره ضم کرده بخوراند فریبی
سازد و تریاک میکند دویم آنکه باز اوقت چاشت
چنان طعمه یک خوزه باب تازه پاک شسته
مع آب بخوراند که تا سه گهرینه شب بالا حوصله
زیر رنبر خرد و اید آن استاد آن هرگز نیفراید
بهنجم آنکه جالوز از مرض یاد بگر لاغر باشد باب
تازه شسته شیر کرم پر خون و مکت ابرار نموده
پیوسته چند روز بخوراند فریب کرد و انت اللہ
تعالی بلک یک پیر پوشش بر طایر کرم خور

که باشد

که با شکر همین مسک و ارد و گوشت حلوان شیر
 حواره و پیره و گو سپند و مسک یک چشم ناکشوده
 و موکش کا حوزره و خاک یک و تخم فرنگ جوت ^{بند}
 نیز فریب میازد باید که این هر کدام کوشته
 باب تند تازه شیر گرم پر خون و نمک ابدال
 کرده پیوسته چند روز بخوراند و تخم فرنگ را جوت ^{بند}
 به لعاب دهن تنها یا در طعم کرده میخورند ^{بند}
 بسیار نفع دارد و گاه بیگانه طعم را بت اور شیر
 نیز صحر آخرتر کرده در بیضه یک مرتبه میخورند ^{بند}
 که او ستاوان چنین آورده اند و بدلیل عقل نیز
 ظاهر است که گوشت حلوان نسبت بگوشت گایه

نرم تر و نازک تر است زود به تجلیل میرود این
 است که او ستاوان بچه پر پوست و غیره اقیان
 کرده اند هر غذایی که نازک تر است میند ترا
 و هر چه میند است فزاون را قوت می بخشد
 و فریب میا زود جا لوز توانا را اندازد گوشت



و فریب میا زود گوشت نبر کایست نوجوان میند است

گوشت

نرم تر و نازک تر است زو و به بخیل میرود این
 است که او ستاد آن بچه پر پوست و غیره است
 که دهانه هر غذاست که نازک تر است میزند ترا
 و هر چه میزند است فزاینه را قوت بی تخت
 و فریب میزند و ما لوز توانار اندازد و کنت



و فریب میزند و کنت نوزاد است نوزادان میزند

کنت

گوشت بز پیر و گاه بز میرساند و گوشت پرنده
 از هر قسم که باشد به بیزت حضوص گوشت
 گرم خرد و دیگر شرط طعم دار ب این است قللاً
 جا لوز میرشکار طعم خطا کرد دو و ان م و ل و ب ا ز ا پ ن
 تلخیص دهد همان طعم دار ب ن م ا ی ت ب ل ع ا ن ذ ک ا ن ذ ک
 به نظر امتیاز به ی ف ز ا ی د ت ا ب ر ط ع م ر ا ب ت ب ی ا ب ط ع م
دار ب ب ا ی ت ا گ ر ل ی س ا ر ه ن ی ل ع ط ع م پ ر خ و ن ن ی
ا ب ب خ و ر ا ن ذ ا ن ذ ک ا ن ذ ک ا ن ذ ک ا ن ذ ک
س پ ی ش ا ن ا ن ک ذ ا ر د ب ا ب د و ی م د ر ت ی ا ر ی
ک ل ا ل چ ش م و س ب ا ه م ش ت م ل ی ر ن ب م ف ض ل ا ر ت م ف ض ل
ا ق ل د ر ت ی ا ر ی ب ک ل ا ل چ ش م ب ا ی د ک ه ب د ک ت ا و ن

چشم پارچه کوشید بدست گرفت جانور خود را ته
و بالاب مجوز و هاستند یعنی از دست بر زمین بنشانند
و بر دست بخوراند تا بدست آشنا کرد و باز را از
یک مرتبه ناصد مرتبه بر دست بخوراند که دم چاق شود
بعد از آن در سیمان لسته از پله نزدیک بر مرنه بخوراند
و مرغ را اواز کردن دهد تا با او از مرنه آشنا شود
چون اندک بخور و بایست که تمام بند و در آن مرنه را
بعد از آن مرنه بدست گرفت سیر نماید و هر روز
اندک اندک و در نتر از روز دیگر بطلب تا بر بلع معتاد
راست شود از هر جا که بطلبد بنماید بعد از آن پیش
نزد بدید یعنی با وی بدید و به نظر احتیاز بر فرا بست

نظر نماید اگر لصباف احتیاج باشد صاف
 نموده و روز آیداره به طعم داریت داده روز
 سوم بگاہ پر مرنع کرم کرده دل و جگر و کلی
 ان با نسیج بخوراند بعد از صاف کلی طایر در تلی
 در تلی ضرور است یک روز در میان آیداره
 به طعم داریت داده مشتاق نموده از پله نزد یک
 پیراند که زود با نسیج بگذرد و یا بگیرد اگر صد
 در آنج و چر زو مرنع این باشد او بی
 و الا هر چه می شود بگیرد و سازد و اگر جلدی
 بیرون از راخت نماید در هر دست که بگیرد سیر کند
 با عاستق صد که دو کتاسه دست میر کشا ^{وید}

بر سر جالوز نرود و با هستی که در سوار است نرود
شود و به نریه و فوشتن خلقی پیش آمد
و بعد ایست اصطلاحات میرشکاریست نرودیک
باز بنشینند و صورت خود بچشم او آشناسا
و صید را بدست گرفت و نوح بخوده خدریست
بگذارند و پر کنند و دید که نرودیک نرود و آرام کرد
بعد از آن دل و تلخ و اوه بند از پا، صید جدا کرده
است بر آن بند ناما بر او دست گرفت پر کنند
یکبار و دست شده باید که یک روز در شکار و یک روز
مرغ بخورند تا هر دو را عادت گیرد و باز لوزا صید
روزی صبح شکار بنماید کند و بی صلوات و کن خلق

کرد اگر بسیار نباشد تا چهل و یک دست هر گاه شکار
 نماید شکار خود را به جمعیت خاطر خود بخورد و در هر یس تر
 شود و ببادش مانند بعد از آن هر طور که تواند
 پیراند و در موسم زمستان تا نیم و یک پاس
 روز بر آمدن ملک دو پاس هم شکار میتوان
 کرد لیکن در تابستان پیش از بر آمدن اقیاب
 تا یک پاس روز بر آمدن شکار مناسب است
 اول یک پاس شب اخرد و سبکیت لازم و اند
 که از پیر مهره و پنجال واقف باشد تمام او ستا و
 در خواب گشاد و ن است پس هر بنیاد یک پیر شکار
 بر پا خواهد نمود جا لوز و بهمان قایم خواهد ماند **فصل دوم**

در تیار ب باشته و غیره هر کلال چشم که با شد
یک طور است لیکن تفاوت همین است که باز را
بر مریع م بخوانند و باشته و بکر طویر جوز را بر پارچه
کونشت ت بالاموون بر پله میعاد و میفر میرسانند و بر
زین ن تانده از پله نزدیک و دور می طلبند و از
بالای د درخت صلب می نایند چون از هر وجه خاطر
جمع س شمشیر بر این از قسم داوه می پرانند
لیکن ج چنبر را نه بالاسبیار میکنند و از پله سیاه
چشم ی می طلبند و پارچه کونشت باطلیه همچو تلو میستونند
داوه س تیار می نماید چشم بر این از هدیه و چپکه
دسرخیه داوه می پرانند آب و تاب و تیار

جمله کلال چشم خور و بزرگ یک طور است نظر
 احتیاز در کار است باید که فهمیده بعمل آرد و وقت
 سواریه شکار این دعا بخواند لا طیر الا
طیرک و لا صبر الا صبرک و لا اله غیرک
 سواریه شکاری را روز شنبه مبارک
 گفته اند **فصل سیوم** در تیاریه کردن سیاه
 چشم باید که طعم شاین اول باب تازه شیر
 کرم ملایم پر خون ابدار نموده چند روز بخوراند
 که زود استها پیدا کند و به طعم خورون مرلیس
 کرد و دود بعد از آن از گوشت بز کایه و بروزه
 باب شیر کرم تازه ابداره سفید کرده بخوراند

ح

۱

که زود بر استهنا کامل گردد و زود و فراخ شود
و چند آن دستیکته نماید و رتب بیداری نماید
که در اندک ایام شاهین او ستواریت پیدا کند
و بقصد درآمد و اگر بصامت احتیاج باشد صاف
مخوزه و روز آبداره به طعم داریت داده روز
سیوم بپاه رسیان سوتنی بوزن پنجموله که در
طول نریت و یک ورعه باشد بپاء آن لبته از
پله نر و یک بر طلبید بطلبید چون بیاید مرنع در پاه
او و به که قدری خون بخورد و گرم کرد و بعد آبداره
سپند را در شکم مرنع بر کرد و مودل و جگر و
ملخه یک خوره بخوراند و هر روز اندک و در تراز روز

و یکر بطلبه و بر طلبه آن زنده از طایران از هر یک قسم
 از کبوتران و فاخته سر پوشیدگی بسته باشد
 که بر طلبه حوزا بندن خون زنده شتر طراست تا
 عاشق طلبه کرد و در فرمان بر وار ششوه بعد از
 سه شبانه روز مزرع بدستور سابق چنانچه بالا
 نوشته شد میداده تا به پله میعاد راست ششوه
 و بر زمین دو دو کر و در لسیمان و در عنوده چند
 روز نیمی رسیمان طلبیه پیشش برانی از کبوتر
 یا مرغانی و دمانی در پائے آن بسته زمین دوز
 بدهد که شاهین زمین دوز آمده از آبگیر و پر همان سیر
 سازد تا پر بشناسد بعد از آن از مرغانی کلان و

وقاز گرفت با کپوت بلبله و کینود و رز و عقار
هر چه میسر پیش بر این بید که بر فر
کوشت زند و لیس و حریس تر کرد و بعد از آن
بر طایریت از طیور خور و از قسم لالت و غزه که
هر که بر زمین دور بگریزد و از پله دور بنیر چشم
بیند از دوک تلاش نماید و او بدستش نیاید چون
دست کرده بالار و دطلبه بگرداند و بسوی خود بخواند
و قیغه که نیاید مرغ در پایش دهد و بدستور
یک پوره بخوراند تا خوشش جلو کرد و بهمین دستور
چند مرتبه عمل نموده جلوسا ختم مستاق کرده بر
طایران کلال چشم از قسم قاز و کلنگ و قرقره

سپراند اگر بکسر و بر همان یک چوزه سبک سیر
 سازد که مرصفتن باقی نماند هر صیدز یا ده داو
 طوم شتر طایرنت سبک مناسب است که بیاد
 ماند و دمام حریص گوشت آن با شد و کرایه
 طعمه طایر آن نیل جلوت میکند و منکر میکند اند
 از گوشت آن و اگر بر صیدش این درست کرده
 بر کرد و بر طلبه طلبیه مزع بدستور سابق یک
 چوزه بدید تا خوشش جلو با شد و بد جلو نماید بعد
 از مستحاق یک چوزه شتر طاست اندک
 زیاده مستحاق کرده یا در پر مهره و جلین عمل نمود
 بگرداند اغلب است که سیر شود درین حالت

اکثر استادان بجز پاک هم کرده اند یعنی متنافی
 اگر احیاناً طایریه بر اینست که در ایندن شاهین
 پیدا شود که هر دو بگرداند پس هر قسم خوش
 جلوسازد باید که نسبت خود را بطرف پا کرده
 استاد و شهود شاهین بدست گیرد



و غیر شکاریست بگوید که بزویست با جزو رو

اکثره او ستادان بجز پاک هم کرده اند یعنی مستحق
 اگر احیاناً ظالمیت بر اینست که در ایندن شاهین
 پیدا نشود که هر دو بگرداند پس هر قسم دوست
 جلوسازد باند که نسبت خود را بطرف یاد کرده
 است تا در شهود شاهین بر است که پس در



و بر شکار است بگوید که بر ویست مباد رود

خود را کسره شاهین را طلب نماید چون نزد
 بیاید طلب را پنهان کند تا نزد یک او آید و بلا
 رود بعد شاهین را بر ویست باد لبویست
 خود لبویست خود بخوراند چون بیاید بدستور سابق
 پیر مزاج یکجوره سیر سازد نیز خوشش حلو میکند
 باید که چند روز چنین عمل کند اگر شاهین و غیره بیاید
 چشم را بر لپهارة یعنی طعم پر خون که در و آب می
 باشد تیار نماید اغلب که خوب تیار شود
 و بر قوت بر آید و درین حالت امتیاز در کار است
 و اثر دو مطلوب جلیه میر شکار می باید که
 نماید و بخت دلخواه تیار سازد فصل چهارم

در این کتاب
 در مورد
 ۱۳

در تیار کردن بحریه سننفا و چرنغ و کنگرک
سطور است درست کشت و رشت بیدار است
شاهین و غیره هم سیاه چشم که باشد برابر
است لیکن در طعم و اریه بحریه و شاهین
تفاوت است بحریه و سننفا را با نذک
اب تازه شیر کرم تر نموده طعم باید دارد بر طلبه
اینها زنده سر لپوشیده بسته باید خورد این
به میعاد است شود بعد از آن بنظر امتیاز
ملاحظه کند اگر با صاف احتیاط باشد
دو روز آبداره طعم و اریه روز سیوم
هر مریخ کرم نماید و گوشت آن بر خون یک

چون که معه ول و جگر و تلخی بدستور سابق بخوراند
 دیگر روز و بگر در میان آیداره به طعم دار است
 داده پیش بران از تهر سیاه و سفید
 کفت با عتقار و کک و قرقره و کلک و دینه



که دلیر و حریف شکار خود کرد و دقیقه کنی جمع و جوه

ع و کلک
 بیدار است
 شش بر این
 و شش بر این
 با نذک
 دارد بر طبع
 غور ایام
 طر امتیاز
 ن خود
 سیوم
 یک
 ارا

در تیار کردن بحریب مسنفا و جزه و کربک
سلور است دست کیش و شب بیدار
شاهین و غره هم سیاه چشم که باشد بر
است لیکن در طعم و اریب کربیه و شاهین
تفاوت است کربیه و شفقار را با نذک
اب تازن شیر کرم تر نموده طعم باید دارو بر
اینها زنده سر لپوشیده بسته باید خورد ایست
بسیعوار است کرم بعد از این بنظر احتیاج
ملاحظه کند اگر با صاف احتیاط باشد
دو روز آبداره طعم و اریب روز سیرم
هر مزج کرم نماید و گوشت آن بر خون یک

کرم

چو زه مع دل و جگر و تلخی بدستور سابق بجزراند
 دیگر روز دیگر در میان آیداره به طعم دار است
 داده پیش بران از تهر سیاه و سفید
 گرفت با اعتقار و لک لک و قرقره و طنگ و بید



که دلیر و حریفین شکار خود کرد و دوقین که بجمع و جبه

خاطر جمع کسر دو در مشتاق عل او ستادان
مخوزه به پراند و لیکن پله ستفقار و چرع از
پله شاهین و بحریه سه چند دست که در ابتدا
چشم کشودن و نینار ساختن هر دو را به ستور
ته و بالا مخوذن از جمله وا حیوانات که آشنا کرد
و غیر شمار را بشناسد و بد فعل نه بر آید و ابلا
قسم چرع از جمله طایران و حیثی و نیزه بود
گر نیز پا است زود بد فعل ظاهر میکند و ازین
طور رام میگردد و همواره همیشه باید که اول به
دستور کمال چشم فلندره بکت ید و نه بالا بسیار
نماید تا هر شیخ که در نهاد او باشد دور گردد

بعد از آن به طوماغم آشنا کند و تیار است
 لعل از دبر این استفتار و چرخ و کوس طلبه
 در میان گرفت هر کد این به تفاوت بله بجز
 ایستاده می شوند اول یک یک طلبه چون نزد
 می آید طلبه پنهان میکند همین قسم دیگر است
 طلبه میگرداند هر گاه انجامیر سه او هم پنهان
 میکند تا هر طلبه سپوی نظر نماید و بر سر پله میوه
 خود برسد باینکه فهمیده لعل آید اگر خواهد که از دست
 دایم بگریه و لگد هر کد این را که پرواز نماید باید
 که اول به پله میوه برساند و دست پنهان از لب هر یک
 تا صد بند هر چون بر طریق ایستاده شود طلبه را

سرد و بعد این اصطلاحات میرشکار است
به نظر اعتبار پیشی طرف رو کردن مذند تا بلند
شود هر گاه بر اطراف جوانب نظر نکاید
رو و طلبه بگرداند و بسوی خود بخواند و تفریح که بیاید
کبوتر زیر طلب سر بپوشید بخواند و سیر سازد
تا عاستق این وضع کرد و بعد از آن چند روز
چنین عمل نموده یک ساعت دو ساعت بلند
پرواز نگاه دارد که پنج طرف شود و نظرش
پایین باشد درین حالت پیش بران
از قسم که میسر شود آواز کرده سرد
تا کامل پرواز شود بر آواز میرشکار باز شود

و بد جلیو نماید **فصل پنجم** در تیار نمودن تلویج
 او دوری یک دستور است دستگیر
 و شب بیداری علی قدر حال هر یک بهترین
 دست لازم است چرا که هر دو نازک فراموش
 و تحفه جانوران اند تمام او ستادی در طوماغ
 دادن است که انگشت دست در وقت
 طوماغ دادن معلق بر سر است شود
 بلامحیت در آید تا بد کلاه نکر و در حیل سرم بست
 می یابد تا طوماغ معلق بر سر آید باید که هر دو
 را آنداره بدنند و پهباره تیار نماید که آفت
 در کمر نیاید بدستور صحرا طعم بر خون میدا^{ده}

باشند بر طلبه پیر پوشیده ماند از ظایر آن بسته
میخوردند با شسته تا به پله میعاد راست شود از
یک مرتبه تا صد مرتبه استونه تا بر طلبه بدید
که دم چاق شده به کاه تیار به برسد بعد از آن
پیش بر از سبزه و غیره داود مشتاق کرده
در آفتاب گرم بر انداخته تا لاله خونی
خود ظاهر نماید و در سی را بر بدید تیار سازد
که بهتر از این تماشایست تو مطایف هند را صاحب
اینست که چون کرکسند همیشه صدایه چون چون
میکنند باید که تلویع چون خوب کرکسند
بیراند اگر چه هر دو در اصناف در کار نیست لکن

اگر چه هر دو اصاف در کار نیست ولیکن اگر
 احتیاج باشد اصاف نموده و روز طم
 داری و داده روز سیوم هر طایه کرم
 کرده کار بفرمایند **باب سیوم** در حد شکار
 هر که ام و صاف آنهاست **تمیزت** فصل است
فصل اول در حد شکار هر یک ازین طایران
 شکاریه بد آنکه حد شکار باز از کبک و
 و رانج و مرغای گرفت تا چرخ و قاز و سینه خا
 و قرقره و کلنگ است و حد شکار باشته از
 نه و پودنه و درانج و مرغای خور و تا کبک
 و چرخ خور و است و حد شکار شاهین و چرخ

دشتقار و چرنج از چرز کلان و نوزیست تا
لک لک و قرقره و کلنگ و دیگر هر طایفه کلان
باشند خوب جگرند و حد شمار کرا از زان
و بلبله سرخیه کلان و عقار است و بوعیفی تا
لک لک و کلنگ هم گرفت اند و لیکن نامور
است و حد شمار بیسره و شکره از جمیع
طایران خورد صحراست با چرز و بلبله کلان و حد
شمار چیتسره از چیتکه و بد بد تا گنبرک و بلبله
سرخیه اگر چه کلان چشم است اما در
تحفه جانور است بطریق تلخیص و دوریست
بر صید ما سوزن ما میکند نامور نظر او با است

و بنال نمیکند اردو خاصیت دیگر هم دارد که
 هیچ میر شکار انرا نمیداند مگر در بحر به فقیر که
 مکرر تبطور در آن خاصیت اینست که هیچ طایفه
 شکاری و بنال صید را گذاشته بر آواز
 طلب میر شکار نمی آید و این بی آید و تفاوت
 صید یا بزرگ باینکه باز را سوغت ماسته بنات
 و یک چکداز و حد تلویحی از سبزرگ دورا
 تالو دانگ و الجله سر خیه و الجله کلان و حد
 شکار دوری از حد خود و چکداز سبزرگ
 و زرد بلک میگوید **فصل دهم** در بیان
 صاف پد انکه و سنور صاف جمله کلال و بنام

یمر یک طور است حوز و با شد ماشه
مک لاهوریه بار یک سوده اول
بنات را اندک آب جبه بند و بعد از آن
حب مذکور بر مک لعلطاند تا مک بالایی
آن چسب و شبت در هوای سرد نکند
و ارد که حب مذکور خشک کرد و در نگاه پیش
از وقت نماز یعنی نیم گریه شبت مانده باز
را استاده از بال ناکر خفت فما چه نموده دو
قطره آب و از دهن انداخته حب بخوراند
و بالا، آن دو سه قطره دیگر بریزد تا فرو
برود بسیار آب بمهره صاف شترانیت

قدری بنظر امتیاز از قبایح پیر او روزه
 بردست گرفت و در آفتاب نشیند و از یاد
 محافظت نماید تا یک دو پنجم کلان دوا
 کرده ایندن ندید بعد از پنجم البته کردن اختیار
 دارد و مانع نشود قدری زنجبیل مطبوخ نموده
 و آب انداخت شیر گرم کرده پیش آن
 بگذارد و تا بفرانج آب نبوشد و هر جلطی که در
 معدن آن باشد بر آید و قیحه که پنجاه صاف
 بنظر و آید از خوردن بمماند اخر روز سیاه
 و سفیدیه پنجاه خورد را ملاحظه نموده باز را
 زنجبیل کشیده کنجشک بدستور سابق باب تازه

شیر کرم ابداره کسره تلخ بدید روز دوم
بچاه هفت سین کنجشک ابداره بدید روز سوم
بچاه پرمزغ طلبیه کرم سازد و طعمه آن موافق
میازده سین کنجشک مودل و جگر و تلخه پیر خون
بخوراند وقت شام مشتاق کرده صبح پیراند
اگر باز نوباسته اول روز مشتاق کسره افرو
روز پیراند است الله تعالی خونیه خود ظاهر
نماید اگر باز لاغر باشد بعد صاف کردن
همین که پنجاه صاف و خورد کند اول روز
سینه کنجشک تلخ بدید و شام نه شنبه بخوراند
و بدستور سابق در طعمه داریه عمل نموده پیراند

که تمام میرشکار است و او ستاد است و در طعم ^{بسیار}
 و برای است با است و غزه بر کلال چشم همین صاف
 اولیتر است لیکن نمک یک سرنج و نبات بیخت
 سرنج بطعم در حوز و کفایت میکند بیغیجک
 حصه نمک و سون ^{بسیار} حصه نبات بنظر امتیاز ضمیمه
 بعل اردو و برای است جره از وزن باز دو سرنج
 نمک و چهار ده سرنج نبات کم مانند بسوز
 باز صاف بخوده و طعم دار است کرده بر طعم ^{بسیار}
 بسیار و کرم سازد و طیور حوز در تمام روز کنند
 نگاه دار و و پنجال خور و ملاحظه بخوده اول روز
 یک سبزه کج شک تلخ حق بدید روز دویم ^{بسیار}

و آخر روز دهم ^{بمکت} سینه باری گنجشک ^{بمکت} ابداره
بجمل از در روز سیوم بگناه خون از طایر ^{بمکت} است
که با شد معمول و جگر و تلخه بخوراند و گرم سازد
و بر طعمی راتب بسیار در روغن کاه و مقدار یک ^{بمکت} پام
بنبات سیوم حصه آن با هم مخلوط ساخته جالوز
که نوانده باشد از ایتله در شب ازین صانیع
صاف نماید و در مرتبه اینده علت ظاهر ^{بمکت} کنی
سازد باید که بعد از هم بچم مزج باز هر طایر ^{بمکت} است
یتله در شب ^{بمکت} و دوم لازم و اند و غافل ^{بمکت} است
شاهین معمول و الد فقیر بر ایتله تلویحی و دور ^{بمکت} است
نیر سازد و در است بسیار و بلبل و راز از روان ^{بمکت}

او بگرد و سرن سهاگ بریان یک سرن
 کنبید شبنم یک سرن کافور چند نیم سرن بول
سرن کمر بار یک کجراتی یک سرن شکر
 دو سرن مصبر یک سرن قرقل دو سرن
 مک لاهور یک سرن بار یک سوده باید
 اب دقند سیاه حب ساز و پنج ماست
 بنات سوده باندک اب خیر نموده بالایت
 حب چپاند و در پارچه سفید محکم بسته
 نگاه دار و تا رویه بچنگی از او بر آورده تا این را
 قیاس چگونه بدستور باز اول و قطره و او
 بخوراند و طومار غم و او بدست از و تا بخت

۱
 با

کردن بدید بعد پخال با احتیاج و در مانع شود نگاه
از تپه فارغ شود و اخلاط بر این قدرین زجبل
سود و در آب انداخته بشیر کرم کرده از قصب
یا از تپه بنزه آن آب را نیم حوصله بخوراند که بر حوصله
جانوز میرساند و ماسته با آب بجل از او که خوب
پاک و صاف کرد و بعد از آنکه پنجاه خور و ده صاف
نمایند ملاحظه نموده اخر روز تلخیص ابداره سفیدیت
موافق سینه کتبخک بدید و بدستوریه باز علوم
داریه مموذ بر مزرع کرم کرده بدستوریه این
کار فرمایند **فصل سیوم بحریه و بخره سیاه چشم**
که با شد معمول والد فقیر بگیرد و اینهاست **پیل دراز**

دو سرن مصر یک سرن کبند شسته دو
 سرن بول سرن کمر بارنگ کجرات یک
 سرن قرنفل دو سرن سسما که بریان یک
 سرن مگ لاهور یک سرن حب لبسته
 بدستور شاهین بخوراند و طعم دار سی نموده
 بر مزاج گرم نماید حب مذکور با نذک قند سیاه
 و هونت ماشه نبات پیچیده بدستور صدر لعل
 اردو برایست تلویحی و دوری صاف که برایست
 شاهین نوشته شد برابر یک نخود در اندک
 قند و نبات پیچیده بدستور شاهین بخوراند و آب
 نیم حوصله تا قصب بانیه نیزه یک مرتبه نهایت دو

مرتبه بدید چون پنجال خور و وصاف کند ^{سینه کج شک}
 باب شیر گرم کرده شسته اول روز لجنق ^{و بد و لضر}
 روز پنج سینه کج شک و فرور ^{و زنه آب بهت سینه}
 شایین بر طعم راتب نیار و ویر مبره و بد



و بیگاه خون از طایر است که باشد جور اینده گرم

سازو

مرتب بدو چون پنجاه خور و صاف کند ^{سینه کجک}

باب سینه گرم کرده شسته اول روز لیمو و ^{سینه کجک}

روز پنج سینه کجک و فرورفته ^{سینه کجک}

شاهین بر طوی راتب نیارد و پیرمرد و بد



و بیگاه خون از طایر سیب که باشد جور اینده گرم

سازد

سازد و دام لبهاره پرخون مید اوه باشند
 هرگاه خواهد پراند مشاق مخوده روز و ویم چون
خوب کرسنه شود و اواز کند ان زمان پراند
انت اللذ تغای خوب کیر ب ناید تلمو مط ور یس
هند راضا بط انت که چون کرسنه شود اواز
چون سیاه چشم را از یک میکند و پنجون ست
بیتقار می کرو و نوع بکر اوستاد ان هند چون
سیاه چشم را از یک نخود مک لاهور یس دو
نخود بنات و نیم وانه ظفل کرو وصاف کند واز
یک سرن مک و دو سرن بنات وقدر
ظفل کرو تلمو می دو ور یس را وصاف نماید نوع

و یکسره یعنی اوستادان هند چه متوطنان سبزو
را از فرزندان حسن خان مرحوم و چه متوطنان
پانگلویست که بالفعل هندوستان است پنجی مشهور
و معروف اند معمول ایشان است بیار و مکن
لاهوریست شش سرنج بنات سرنج مصر
یک سرنج کنبد چهار سرنج سوا ایست
مصر نهر سه چیز را بار یک کرده باندک اب
حب سخت بند د مصر را در میان و و حب
پچیده باش این و عز ه هر و سیاه چشم که باشد
بجز از اند یک گاه سه پنج حال کلان بکند انهار و هد
طریق ساعتن انهار بیار و رایست و بار یک

۴۱

29

باید دور آب قازه صنم محووه از پارچه مساف
بگذرانند بسیار غلیظ باشد و نه بسیار جوف
و نوع ملاحظه کرده سه چهار ماهه ازین
آب انهار بدید که یقین آرد و صاف کرد و لوی از آن
قیضب یا نی بنیزه آب و دو سه بار بعل آرد و انهار
سینجی کند و قیضب آرد قدری است آب پیش
جالوز بگذارد اگر کجوز و بهتر دالان میر شکار
قطره قطره بر منقاز بچکاند که گفت بیند آرد و اگر
اجیاناً بسیار سینجی کند بنظر امتیاز ملاحظه محووه
قدری رود غر بخوراند که بحال خود آید باید که
که در انهار تنبغ دانه فلفل کرد و سوده نیز بنیزد

اگر چه بنات کرده صاف نماید و چاشنی از آن
بکند و کنبیل را بر سیوم حصه بنات از آب
نم داده بچسپاند اول نصف جد که از کنبیل
باشند با چند قطره آب بخوراند بعد از آن هر
دو چاشنی را بدهد و بالاب ان نصف جد کنبیل
باتیجی مانند چند قطره آب بخوراند و بالاب ان
بنات ساده و سه مرتبه بخوراند و بدستور
سابق از آب و انهار لعل انو چون خوب
صاف کرد و ملاحظه نموده لطیف دهد **نوع دیگر**
قبیل با و لغو طیران باید که دو وجه بنات
و یک حصه نمک لاهوریت عیلا قدر حال قوت

جانور جو کوب ساخته در قبیل از پینه با باره
 یا چشم کو سفید هر چه مناسب داند بنظر ^{قبیل}
 قبیل راست نماید که تمام بر شکاری است ^{سواد}
 در قبیل ساختن است قبیل را چنان محکم بند
 که در شکم جانور پاره نشود باید که از سوزن
 درشته ابریشم مانند پیر مهر محکم بدوزد و برابر
 طوور حوزو برابر بسته و برای طوور کلان برابر
 با دوام تا بر احتیاج صاف نباشد به کلان
 چشم دهند مگر آنکه بسیار غریب باشد این
 و غیره هر که سیاه چشم جانور داشته اند چون
 جانور خلط چربی بیند از او پیش آن بگذرانند

وان
که بفران خاطر بخورد و صاف کرد و یعنی او سست
که در فیتله چشم کوسند و غیره قدری سست
خام ناکرفت و عرق قره و نینج پتر مرده به نظر
اعتیاب از انداخت و رطوبت شام بجای بی پر
میره میخورند بسیار خوب است بشرطیکه
از هر کدام او و یک را در فیتله لعل آرد بسیار
چشم خیلی نفع دارد و کلال چشم بدقول را
خوب است **نوع دیگر** نعمت شاین و غیره هر سبب
چشم خوب است بشرطیکه هوا سرد باشد
والا بدیه که در هوا ایست گرم به کلال چشم ضرر میزند
بیار روز عفران و قرنفل و زنجبیل و زنج و پیر

بهویته و مویایه و مشک و کفیله شسته از
 گرد و خاک پاک کرده بعد آب شسته و
 سه مرتبه در آب لیمون کاغذیه تر کرده و
 خشک ساخته هر یک یک ماسته همینه
 جدا بسته نگاه دارند برای شایین بعد نخود
 بک قدری کم و برابر با برابری و برای
 باشه برابر از آن بطنه اذیاء العیاس روزیکه
 دو اجزایند شب پر مهره دهند و صبح کوشته را
 ورق کرده حب و در آن سحیده بخوراند و بوقت
 طعم آیداره بدیده سه روز بطلب روز سیوم
 اخر روز شتاق طعم الوده داده روز چهارم

نعمه جبین

بر انداختند اللہ تعالیٰ خونی ظاهر نماید
نوع دیگر لقمه شایین و غیره هر سیاه چشم بیاید
سهلا در نیله اندک و غیره از دست بدهد نوع دیگر
لقمه کلال چشم ز جمل نیله ریش هر قدر که بابت
ورقها باریک نموده در نمزود و هتوره خایه
کروه پرنماید و لکل حکمت و پارچه لیب کدو میان
خاکستر پیمان کرده بآتش با چکد تیه پیروز
چون خوب بچند شود بر آورده در یک توله
دست ماست نبات دوسه سرخه مشک
انداخته ساینه نگاه دار و پیش از شکار
به بازو نیم سرخه و ماسته زاپا و سرخه بوزانند

یکدو پنجاه دین به پراند بسیار خوب است
نوع دیگر زنجیل پیل در از فلفل کرد و از اب لاجی کلان
کلونجی سپندگاه بیگاه و در هر مهره طایر آن می
داده باشند بسیار نفع دارد نوع دیگر دارو
خوش خوی و خوش نفعی باز که بعد خوب
مقدن نمایند ترجین را در و یک سفالین بوی
و دو متقال نبات سپند و در پیچ و قرفل
و فد و وی که در کلونجی است که سفند
باشد و عود خالص و مشک برابر آب انار
بین متقال با یکدیگر خم کرده مقدار بادام ساخته
نگاه دارد هرگاه شکار بکند و چون گوشت آن

و یا ش را پنجم ص به د هر چند ج با ل و ز به فعل
یا ش خوش فعل ک و و و ن یا ع یا م پ ر و و
ببین ط م ی ت م و اگر ت ر ب ن ی ن ب د ا ش ت و ل ع ب ل خ ا ل ص
ساز و که ا ز ی ن و و ا ل و ک خ و ب ی م ی ا ی د
ن و ع د ب ک ر پ ی ه ا س پ و م و ر ک ج ب ک ب ا ز ب ن و ر خ ا ن
و ع و خ ا م ب ر ا ب ر ب ا ر ب ک س و د ه م ر ا ه ک و ت
بجور ا ن د ن ف ع و ا ر د ن و ع د ب ک ر ا ب ا ن ا ر ه ب ن م ق ت ع ا ل
ا ب غ و ر ه د و ق ت ع ا ل م ک ک ی س ت ب ن م ق ت ع ا ل
بپاره م ش ک و پ ا ر ه ع و ز ع ف ر ا ن و ب ل ک ا ن م ک
مق^ت ع ا ل ع ب ر ه م ک و ف ت ب ا پ ی ه ا س پ ج ب ه ا س ا ت
نگاه و ا ر و د ر و ق ت ک س ی ر ش ن و ن و ن و ک و ت

زنده چیل حریس شکاری است **باب چهارم**

در معرفت مزان کلال چشم و سیاه چشم

بدانکه مزان کلال چشم بدلیل عقل کرم بنمایند چرا

که **باب** بسیار احتیاج دارد چنانچه در روز

یک مرتبه دو مرتبه غسل میکند و تا دیر است در

آب می نشیند هر موسم که باشد ملاطفت آب

نمیکند و خوف از آب ندارد و نیز در صحرای

دیده باشد که در موسم زمستان باشد

جبکه وقت نماز چندی خورد و در آب سرد

آب بنشیند و در آن دیر است در آن جمعیت خاطر
قرار گرفت بعد از آن غسل نمود و پیرمای خود

تر ساخت بر الله در سایه و درخت بیترا ام
گرفت و در خانه نیز زوده میشود که در روز
کایه سرتبه غسل کند و باب تمام روز
شیرخاوار و پس معلوم شد که مزان کلال
چشم کرم است و مزان سیاه چشم بدلیل
عقل سرویه نماید چنانچه در خانه و صحرای
شد که باب کم اختیار روار و نیز بنظر
الله که بگریه جسک در آفتاب تیر چیزی نور
بر درخت الله نشسته و تمام روز همان جایی
گذر ایند و هرگز میل باب نکرده وسایه
بزرگ بسته پس معلوم شد که مزان سرد وار نهند

بیترا

نیز ظاهر است که در هنگام سرما بر دواست سرما
 چنانکه دور تند و خویشتن سایه نماید ولیکن از
 بعضی علامات که در بر وقت استیسان دارند
 دور هوای سردیست با شدن مزان شد
شمار را اوستا ان کرم گفت اند مزان
شاهین معتدل اما انچه بر فقر ظاهر کرد دید مزان
شمار کرم مینت رینرا انکه باب کم حشیا
دارد و شاهین نیز بدر سور از ملک بر
و هوای سرد دلیل میشود چرا که ولایت
بر چند بظا هر سردی دارد و لیکن در ما
سپار کرم است از مینت که مزان سرد

میبکند **بیت** همه طایران ولایت را **افضا** بطه
 که در هنگام که ما تابستانها خود میروند و بچه میبندند
 و در زمستان **مهندوستان** و دیگر ملکهای
 میبرایند و تاب بروی میارند اگر مقدر
 مران کونیند **مفنا** توینت دلیل دویم آنکه سنیا
 چشم نسبت لیل چشم نسبت لیل چشم
 سرد مران است **نوعه بکر افنا** زیرا که
 او ویه مایه و صاف او بسیار کم است اگر
 به کلال چشم ندیند البته **شوره** و جان
 سلامت بنزد میسر کار باید که مران جانور نظر
 موده علان مناسب نماید **فصل سیوم** در مران

یعنی

عیال این مرض را از طلبیدن و تشنه بسیار
 در خوردن گوشتهای مخالف و ناخوش
 و از ندادن تلخ و رحیمه محل ظاهر میشود و علا
 است که جالوز طویلی خورد اگر خوردیم بد بود
 بر میکردند آنکه در دهن و کردن ظاهر میشود
 اول انزال البابون بشویند بعد از آن بکر یا سک
آب نارسیه پروازند و نک بر آن بپاشند
و آب لیمون و نارنج و ترنج بر آن زنند
 و اگر رنگه مار سبزه در ناخنها جالوز چالند
اصنام علت عقیر انافع است و آنکه در رو
 است در گوشت منزوموش خورد قدری

مصطکی سوده مخلوط کسروه میخورند اینده باشد
 بسیار نافع است **نوع دیگر** کبینه و تخم زردک
 و پوست چنار سوخته نوست در هر چهار چیز
 علی قدر کمال کوفت شب و راب تر کرده نگاه
 دارد و بگاه آب صاف از بالا ایست ان گرفته
 طعم در ان آب تر کرده بخوراند و انکه در پاره
 و موقد جانور تخم طور بری ایست بسیار
 کردن و زخم همیشه یا بنوک کار و کا و بده
 بکر نیز و نمک زنند و روغن عبالند نافع است
 اگر خردی بلبله سیاه یا طوطیایست سبز
 و آب لیمون کاغذیست ساینده بمالد نفع

و اردو اگر زهره کا و بر عقل خراشیدہ بمالد بنیرنا
^{اصط} تست سیوم و مرصن با دستکم عل خشیکی
 می نامند و این مرصن را از خوز ایندن طعم
 و مغز طایرند او ن و از گوشت بز نیز و گاه
 نیز پیدا میشود و پنحال دانه دانه طور بی
 اندازد بایند که زود علاج نماید و آلامهک است
 علاج اسفند و زنجبیل و اجوائین و کلونیکه
 و بادیان و تخم بک هر شش چینر مساد
سوده و روغن بادام جرب کرده است
 نگاه دارد و بعد از آن قدر بس گوشت کنجک
 یا گوشت موش خور و پیچیده روز بخورند

معین است سه پر کاله گوشت حلوان یا کایه
یاروغن چار مغز باروغن الیه صنم بخور اندوه
بهیله محکم تافت نبروغن بادوام یاروغن سپه
حرب نموده در معود جالوز شاف نماید تا آنچه علت
حشیک جمع شده باشد از راه پنجاهت بیندازد
باید گوشت مرنج بدند اگر پاره گوشت حلوان
یا کایه بروغن زینت یاروغن جو بروغ
حرب کسره بخور اند **نوع دیگر** در مرض کج
شونج این مرض از کوشتهایی گرم و باد
ازیکز است گوشت خاک الوده حوز اینده آب
پیش جالوز بگذاشتمه باشد علامت الت

کشم

که چشم تنگ میشود و در اندام خارش
 پیدا میکند و بنوک بسیار میخورد علاج باید
 جالوز را سه روز در خانه تاریک به بند و
 گوشت موش حوزو یا مسکه کا و بخوراند روز
 چهارم گوشت ماکیان سیاه یا روغالی
 یا روغن پسته و آنه بد به مجرب است **نوع**
دیگر سبزه آنرا نیلکده هم مینامند پیش
 جالوز بیندازد که خود جراحی نماید و خون
 آن بر آید اندک روغن کا و تابش بر
 امیخته در آن جراحی اندک اندک
 انداخته سه روز بخوراند نفع دارد **نوع دیگر**

انرا اینک که همه نامند سپیش جابلوز بپندارند
که خود جراحان نمایند و خون آن بر آید اندک
روغ کاو با شیر و شکر آمیخته در آن جراحان
اندک اندک انداخته سه روز بخورند نفع
دارد **نوع دیگر** روغن شفتالو و دو دو خانه
شفتق و ننگ لاهوری به برابر با هم کسوده
شاهنا سازد هر روز شام و در معده بگذارد
و سر جابلوز شیب کوزه ساینه محل نماید
که دو روز و سه محل شود و آنرا بخشهای
را بغایت معین است هر طایری که از شکم
خالی باشد در هوا پسته گرم و سرد باند

که طاس

که طاش آب از پیشش آن بر نزار و مازین
 شرح الجین بنامند **فصل در مرض چهارم در من**
 سفید مرک که آنرا میر شکاران سیا
 پنجال می نامند از هوا چرک و خاک فور شده
 مخالف و ناپاک پیدا میشود و به ظاهر ظاهر
 تازه و تند رست می نماید علامت الت
 که پنجال مثل دو دور و غن رز و با سفید
 بار یک و جیل خواهد شد مجز و ننگند بر پوست
 فرو برد تا بگرداند روز به روز لاغر شود
 و تمش کرم باشد در ابتدا این رحمت
 قدری سسری در پنجال ظاهر کرد و دور

آخر ز عمت بنجال سبز ستود و بعد از آن علاج
 نذار و باید که روز علاج کند که این مرض
 پنجویب محرق است علاج کشتینز شب در
 آب تر کرده نگاه دار و بپناه آب صاف
 از نو گرفت قدریه کافور و دانه الایچی کلان
 و شکر تریه داخل کرده پیش از طعم بقدر
 یک انتقال در کام جا لوز بالند یکد و پنجاب
 کلان طعم بهمان آب تر کرده به طعم داریه
 بخوراند جرب است **نوع دیگر** گوشت کوساله
 و جوزه مرغ خاینگ و بره کوسفند و حلوان
 نیز نفع دار و **نوع دیگر** سفال کلان آب

نارسیه

نار سیاه را در آتش سر کین کهنه صحرا
 شهاب داوه در یک آثار آب و دو نیم
 متقال نبات و یک متقال قرنفل و نیم متقال
 بول کودک سرد نماید و سنگ تاب کند
 یعنی یک یک متقال از آتش بر آورده در
 آب سرد کند تا آب بجوش آید و در
 شب نگاه دارد و هر گاه جالوز طلب آب
 کند همین آب بخورد ان شاء الله تعالی در
 دو سه روز از طلب آب باز ماند و این
 نشان صحت است باینکه طعمه دارد است از
 دست دهند مجرب است **لوز عدیک** در مرض

شیر حوزه این مرض در زمانه جالوز پیدا
میشود و سوران بنی بند میگرد و در جالوز
و م میبکند و همین و اگر دهی غایب و بلغم از
زمان او ظاهر میشود این علت از بلغم است
علائق قدری نخورد و در این سینه در لوز که
میچسبند بخورند تا عطش برود هر علی که در زمانه او
باشند از راه بنی بر این سینه و آنه مویر در
طرف انداخته بگذار که خوب تر شود
پس آب آن قدری در کلو، آن بچکانند
و در مقدار و پایت آن باله و اندک روغن
کاو و در کلویت بریز و تاتیه در او هر علی که در

زمانه

دماغ جوانه بود انداخت بود از آن طعمه کبوتر
 بچه چرب پوشش هر گرم خورد و دانه خور که باشد
 نیاید و استخوان بخوراند طعمه داریب شتر
 است **نوع دیگر** بجزیل و داریب برابری گرفته
 با پید اسپ ضم کرده معذاریب پسته حب کرده
 نگاه دارد روز اول سه حب روز دوم پنج
 حب تا شش روز همین دستور دوکان حب
 زیاده مکرده باشند اگر طرف شود بهتر
 و الا تار و زمین طور دهد و گوشت کبوتر بچه و
 جوزه مرغ و موش خور و کبچک و دل
 کوساله و اینها چه موافق گفت اند **نوع دیگر**

دو کوزه عین کما و پیه بنیرم تاک درو پر کرده
آتش و دهن بنی کوزه خاک سوزن کشند
آتش از آن بر آورده سر که کند در آن به
پاشند و حشت خام در میان آن به بند
جالوز را قبا چه کرده بر آن حشت بگذارد
وزمانی بدارد که اندک آب از بین او
بر آید بعد از آن بر آورده کونست چوزه مرنع
تا سه روز بجز اندک خود در زیر پایش خود
که نهک شبیه بخورند این محال را اسوسند
گفته اند **عده بکر** حکم بره یا جلوان بر اینوک
ورقش بر بند و در بولان کوهک نار سیده تر

کرده بخورند فایده دارد و صبر تیغی بکبکوار تیغی
 کوار کندل کجند تیل کجند و شکر تریب دو دو
 و خانه و متمر بندیه هر یک کوفت بروغ کاکول و کلا^{رخته}
 امیز و معتداریک سسرن هزار بخورند و زمان
 پرنه را مشغول دارد که دارد و فرو برد و ^{بندازد}
 بعد از آن طعمه بخورند این دو بسیار خوب
 گفته اند اگر موسم تالستان باشد دو دانه کور
 قدیس در آب تخم نکاهداشته بخورند ^{بمنزل}
ششم در مرض ناگوار بدن تیغی بدیهی
 باز از کوشته مخالف و زیاده و تب طعمه درک
 و نیل خوردن پیدا میشود علامت آنست که

که جالوز پنجت در از کردن نمیتواند و اگر بکند
در هم گسسته و سیاه است سطر و سفید است
تنگ و نیره یا بل بزرگ است با شد علاج دو
روز جالوز را خانه تاریک شده و کرسنه
دارد و بعد از آن اسپندوز بخیل و تخم پنک و
اجو این و نبات برابر کوفت بچند لقمه بسته
گوشت حلوان یا کاسه مالیده بچند بدید بسیار
سودمند گشت **نوع دیگر** کلونج آتش سوخته
را در آب انداخته طعم با آن آب تر کرده به
عوز اندی خلیه سزاوار است **نوع دیگر** یک
حصه شراب بگذرد و حصه آب انار شیرین با

هم تری مکرزوح نموده قدری ساینده پیش
 از طعم پاره و رومان او بریزد بعد از آن طعم کوزاند
 بسیار مفید است **فصل نهم** در مرض چشم
 قرارداشتن یعنی بر آمدن پرده چشم این
 مرض سبب رنیر باد است از دو باران و
 سرما بهم میرساند علامت آنست که جایز
 پرده چشم خود را با لایه دیده کشیده نگاه
 دارد و بجای اصل خوبش نیرو علاج تا یک
 نفهت هر باد او آب کشند بر چشم نزنند و
 روغن گل در گوشه چشم بچکاند **نوع دیگر** پاره رس
 مشهور را آنست اندازد که یعنی عفونت بر طرف

کرد و پس ساییده در چشم جالوز انداخته
 با شد مجرب است و بسیار مفید و تجربه است



نوع دیگر صدق مروارید سوزنده باب ریگان
 و کشیز صلایه کرده سه روز روز نگاه دارد

بعد از آن روزیست دو وقت در چشم هر فرد
 لغایت میزند است **لو عدیک** سر همه را باب
 بخت در تین ششم تین یلی یلی وصلان موزده باویا
 کشیز سر و پنج بخت و تخم ز روک و تخم
 شش شش نم کوفت و ز طرف پیخه دو چند
 آب از او ویه هم که کند و بسیار خوش داوه
 مسافت کند قدرت از آن آب شیر گرم در
 سینه میگذارد بر علیه که در دهان با بست در و میکند
لو عدیک کوبنی و تخم پینک پینه و از بر و غم ایس
 بخت از که توام کرد بعد از آن بر و غم ز رو
 شش موزده شش هفت بار یک سازد و در سینه

کرد و پس ساینده در چشم جالوز انداخته
 ما شد مجرب است و بسیار مفید و تجربیات



نوع دیگر صدف مروارید کسوفه باب ریگان
 و کستین صلابه کرده سه روز روز نگاه دارو

بعد از آن روزی سه دو وقت در چشم بریزد
 بغایت مفید است **نوع دیگر** سر مه را با آب
 چغندر ریخته ششتم لیجی به وصله بخورده باویا
 و کشیز سر و بیخ بفت و تخم زردک و تخم
 ششماش شش نم کوفت و ز طرف پیخته دو چند
 آب از او ویه سهر لکند و بسیار جوش داده
 صاف کند قد ریسه از آن آب شیر گرم در
 نیمنه چکاند هر علی که در دماغ باست در و میکند
نوع دیگر کلونجی و تخم پستک پنبه و از بر و غریسه
 بپوشند که قوام گوید بعد از آن بر و غریزه
 صنم نموده است هماغه بار یک سازد و در نیمنه

جالوز نجلا ند چون جالوز خور ا بکنند تاسف
بکنند بخیل سو مند است **نوع دیگر** کل ترب
و تخم زحمان و بادویان و سبب بنزله نیک ساک
سوده و تلخه عک با تلخه مہو کہ و غیرہ ہر طایر سے
کہ بدین مانند باشت باب غورہ صلا یہ کردہ
خوب بکوش اند و شیر عورت در ان ضم نموده
در زمانہ بریزد ہر خلیط کہ خواہد بود از بین و چشم
خواہد براند مجرب است اگر این علاجہا
بر طرف نکرد و پرچہ کیر است آنرا بہ
گرفت از اما سس بہر و مرد اسک سائیدہ
بزخم بگذارد کہ ستاید بہ کرد و **نوع دیگر** نبات

مشک کا فور بہ ترکیب ہر چار برابر شب را
 تر کرده بگذارد و صبح سووہ در چشم اندازد
 بجز است چند روز از کرد و عصار
 دور باید داشت و گوشت چهار پارہ بنیاید
 و او متواتر عمل باید نمود تا کہ تفسیر شود
دیگر فصل ششم در مرض و مہ این مرض از
 دود و کرد و خاستاک و از عوز ایندن گوشت
 ز بون پیدا میشود علامت آنست کہ جالوزوم
 میکند می جنباند علان مومیلیت بروغن
 ہلتی کہ احت لکوفرو ریزد و در گوشت چکاند
نوع دیگر روغن خوشبوئی یعنی عقیق ہنسی

خرد چکاند و روز و بیکر پاره نوست در بروغن زرد
امیخت و در گوشت ها بچکاند روز و بیکر شراب
دو آتش و تر یاق با هم امیخت و زین بنی بچکاند مجرب
است **نوع دیگر** صبر بیره و حلوان را انداخت
سوزان کرده در بول کودک شست
نگاه دار و و پگاه بخوراند مجرب است **نوع**
دیگر تلخه خرس تا تر یاق فاروق بقدر دانه
موک در لقمه گوشت کرده بخوراند بعد از دو
پنجال طعمه بدید مجرب است و اگر در زمستان
روز شکار بعد از پرمهره مقدار موک تلخه
خرس میداده باشند بسیار نفع دارو

زحمت پیدا نمیکند **نوع دیگر** پارچه کهنه را با سرکه
 و مگس شب تر کرده نگاه دارد و صبح خشک
 کرده فیتله محکم بسته بسوزد و بر دمانع جالوز
 دانه بد به نجایت مجرب است **قد زین** انکوزه
 در لقمه گوشت بخوراند نفع دارد اگر دانه از
 بلغم یا شد علاج که برای شیرخوره نوشته
 شد بعل ارد **نوع دیگر** قدر غسل بخوراند تا سینه
 کتد سینه خلیط که در دمانع خواهد بود خواهد اندا
نوع دیگر به شنبلیله بفرماید که بنی او بدم بکشد
 و قدر را بر دغز الیه آب کرده در دمانع جا
 بریزد **فصل پنجم** در مرصن کرم شکم که میرشکاران

جو یکی نامند این مرص از او خال و زبونی طعمه پیدا می شود

علامت النت که جانور سمره پنحال گرم می اندازد و عیاضه

میکنند و بر پایی سر خود بلند کرده می نماید **علان** صبر لی

کلیو از تر با تلخ کا و اینخت سه روز سینه و ته باز جاله

بغایت معینه است **نوع دیگر** آب انار ترش

با گوشت حلوان یا گایه با کوسنقد تر کرده

بخوراند باقیقت یا نایزه قدری آب مذکور

بغایت معینه است و اکثر علت را سودمند

است استهال بسیار پیدا میکند اگر در هفت یک

مرتب میداده باشد فوائده بسیار در **نوع**

دیگر نخود سفید کوفته با عسل خالص اینخت بخوراند

بعد از

بعد از چند پنجاه طعمه دهد چنانچه سوره مذ است و بعد
 چهار سوره طریقی یعنی کبکفوار و زهره کاو و ملک لاهور
 و شکر تریب و روغن بنفشه و روغن بادام بیام
 انجمنه علی قدر حال در حوصله کبک یا در آن یا کبوتر
 بر انداخته بر حوصله است از رسیان لبنه در کلو
 جالوز فرو کند ساعتی بر آن طایر مشغول وارد
سرسشته را که بر حوصله طایر لبنه است بیرون کشد
 که بر رسیان بر آید و در روز شبهه بعد از دو گهر
 تمام حلقه و کرم جو زنده انداخته و پاک جو زنده شد
 بعد از آن طعمه چند بدهد و یک درم سنگ قطران
 شاهین بگوشت آن جو زنده فصل و هم اندر کاش

باز و این مرض از خشک و گرمی بد است و علامت آنست
 که جانور سر خود فرو بگذارد و از جوزون طعمی نمی نماید و خوردن
 آب بسیار میل میکند علاج گوشت بره یا گوسفند فر به
 بخورند و روغن آنرا از بالاب است آب صاف کرده
 بگیرد و در آب شیرین ضمضم نموده بخوراند و بجای
 طعم خام همین گوشت خنجر به طعم دار است بد هر روز دیگر
 شش درم روغن گاودر کلوی این بچکاند بسیار نافع
 گفتند **علاج** شش متقال روغن گاودر
 سفید و متقال نبات سودا با هم ضمضم نموده
 بتدریج است روز بک پنج روز و سوهت روز بخوراند
علاج در حاک طایر اول روز اندک دوم روز اندک

بیشتر

بیشتر روز سیوم از آن هر روز اندک زیادتر
 کند بسیار موافق شمرده اند **مفضل** یا زوجه هم امراض
 در مرض خویشتن افتادن این مرض سبب ضرب
 و ضرر رسیدن بجالوز پیدا میشوند علامت آنست
 که جالوز حور بسیار بفتانند و در وقت پنجام
 کردن دم نکج کرده پنجال کند علاج سه روز روغن
 کاجوز اندوز زبان او بیرون کشیده در سوراخهاست
 بین سه چهار قطره شیر کرم بریزد و روز دیگر کند و
 سفید گوشت دور نموده قدری در طرف افخته بدید
 سوراخ کند اند **نوع دیگر** صبر لعی که کینوار و خنظل
 و شکوف برابر با هم ساییده و رقیق کونست قدری

بخوراند سوخته است **فصل دوازدهم** در مرض خورش
 افکندن آبغی طعمه کرد ایندن این مرض بسبب بوی
 و زیادتی و گرمی مزاج و هوا هم میرسد و در سردی
 نیز پیدا میشود علامت که آنست که رنگ تیغی چون گوشت
 پنجه شود و بوی تیغی ترسناک است و جالوز و مان
 باز کند و دم زرد و آب بسیار خورده علامت سرمانند
 که رنگ تیغی سبز بود و هیچ بود انداخته باشد و
 پیرامون خالیست برخواست و چشم بر هم نهاده و پیراز
 آب بابتش و بر طعم و آب عنبت کمتر نماید **علاج**
 گرمی آنست که جالوز را در خانه خشک بپزند و قدری
 سلاب و طباشیر در آب انداخته بپزیران که زرد که

پیچ

مؤلف

میخورد و با شکر چون کرسند شکر لغو گوشت بره
 کوسفند یا چوزه مرغ سیاه خایک نبات و کلاب
 و یا بشیر خرد بند مجرب است **نوع دیگر** علاج شتر
 است که در خانه کرم نگاه دار و کرسند کند چون خوب
 کرسند شکر لغو گوشت حلوان بشیر آب کند و نیم
 صبه عود سوخته باب کرم شیر کرم بد بند **فصل ششم**
 در مرض که بسبب بوی زیاوتی طوی باشد است که
 بوی درنگ طوی و بیکر نمیشود جا نوز نیز تغییر نباشد
 و هر روز در طوی صریح نماید **نوع دیگر** علاج آنکه کرسند
 سازند و در وقت لغو گوشت که بوتر چقدری مصطک
 و شکر بدید **نوع دیگر** نان کدزم بسوزند و با تابازه

تر کرده بآلت و آب آن صاف کرده طعم با آن آب
 تر کرده بخوراند اگر گوشت دل کرده آب با آن است ^{بهر است}
 و الا هر طعم نرزم که با آنست میفند تر است ^{نوع دیگر زنجبیل}
 و اسفند سفید برابر یا دو چند غسل آن خجسته بقدر است
 حب نگاه دارد و بخوراند ^{نوع دیگر} با زرا که سینه نگاه
 دارد و یک حب شکر سفید بخوراند و جالوز را که
 پر پرند مشغول دارد و تا دو یا باز کند و آن را که باریک
 دو پنجاه طعم کجیک ^{نوع دیگر} سفند آن سفند
 و زنجبیل برابر سووه در لغو گوشت کجیک پیچیده به ^{خوراند}
 بعد از دو سه پنجاه طعم بدیه ^{فصل چهارم در} در ^{من}
 باوقوز لیس علامت آلت که جالوز جایی که شسته به طلب

علی اند

یعنی ایند و طعم نیز هضم می کند و روز بروز لایع شود
 نیک نیجی بر حد و لعاب طور چیزی از گویان انداز
علائق تخم بک و جوا بن و آب کنیز با هم خوب کوفته
 به کونت کبوتر نیم یا کوشک و موشش خورد علی قدر
 حال بخوراند **نوع دیگر** آب کنیز برده کونت اهو تا
 در آن بگذارد همین قسم سه روز بنهار بخوراند بسیار
 خوب گفته اند **نوع دیگر** زردک مقدار اسپه روز
 بخالوز بخوراند تخم خشک یا کبوتر نیم بخوراند و سه روز
 آب پیستن خالوز نکند و **نوع دیگر** تخم خشک یا فندق
 به گوید و روغن آن کشیده با کونت خرفه و اسپند
 و زنجبیل برابر با رجه پیز کرده بشیر کوه سفید سرشته

بخور اند و طبع خشک داشته و سنگ بچ و موش خورد و میند است

فضل یازدهم در مرض نفوس علامت آنست که جانور پاست

خود محمل گذاشته بایستت گرفت نشیند اگر دست برد

برساند چشم فراهم بگیرد **علائق** گوشت کور خرابان

شیر صنم نموده بخوراند روزی یکبار برود غریبند و این

مانند روز در پاست او به بند و بسیار خوب است

و یکی که بر سر آن جانور است این باریک را که سرش

کرد بود گرم کرده بروغن جیر ساخته بر سر رکند کور کند

که از دانه کردن نیی مانده **لوعده** یک کشیز و کندر سعید

برابر بسایند و بسره که خمر کرده یک شتا نرود پس از

دمان نزم کرده بر آمانش نزم شود دور نهند با

لغجه اول

اورم

اور ہم معلوم شود دانشتر بنزند و این مرهم جرح است
 طلائع ایند صمغ عربی و صبر و زعفران با سینه و خم مرغ
 و فون ماکیان امخته بر التس نرم کرده بر جرح است به بند
فصل ششم در مرض هم کردن پایی جانور یعنی
 آماسن یا و این مرض را تنگی گویند به لشتان بسیار
 و از غلبه خون فاسد در کف پاه آماسن ظلمت میستند
علائق خون ماکیان سیاه و صمغ عربی و نخود سینه
 و سینه مرض ضم کرده بهره کونت کاو بر اماسن پاه
بند نوع عده بکر بند و از سینه ان سینه بر نخ
بید انجیر ضم کرده بر اماسن پاه بند تاس روز
کت اید س با ر این عل کند نوع عده بکر کلون با لس

را با ملک و آب کتیر نیز برسم پاد بند و مجرب است
اگر از دو و ابر طرف نکر دو باند که از ناخن انگشت خنجر
که در اصطلاح میر شکاران کناری نامند مقل
میخ اندک گذاشته بریده خون بگیرد که ناخن باز بر آید
و از کار مرز و اگر دانه نماند نیز خوب است **فصل**
بمقتضای در مرز من طعم خور و در گوشت رغبت کردن
این مرز را هم نامند از نایابی جانور از چیدانی
شود که تم جانور خوب پاک نکرده طعم میدهد خلط
جمع شده بیماری پیدا میکند علامت آنست که طعم
نیخ خورده در رغبت نمیکند **علاج** گوشت گره با آب
باب باب انار این بخور ایند تا هر خطی که در ته آن

رغم شده

جمع شده باشد برای **نوع دیگر** زنجبیل و دارچین و تخم
 بک مساوی سه روز باروغن کاوخم سینه
 بصل حب لبند لغز لبند میخزده باشند و گوشت
 کیوتز پنجه و موشش عوز و کجشک طعم دهد **نوع دیگر**
 جو این و تخم بک برابر کوفت بروغن پسته ضم
 کرده میخز اینده باشند **نوع دیگر** شراب دوا
 ما هم چند آب قطره قطره در حلق بریز و هر گشت فین
 که در نه خوانده بود و نهش پاکه خوانده شد انت الله
 تعالی **نوع دیگر** اندک کبیده شدند در میان
 پاشیده بخورند بشرطیکه هوایه زمستان سرد
 باشد در تابستان زیان میکند **نوع دیگر** شیر

شکر سفید در حلق جابوز بریزد و چیزیه بخوراند
 چون که سینه شسته و موش و کبچک به طعم دارد
 بدیه **نوع دیگر** بلبله سیاه کوفته بر ذغ آمیزد در حلق
 بچکاند تا نهش بکشد یا تعمیر کرد و **مصلحتند هم** در
 مرض طعمه نگاه داشتن این مرض را اسهال نامند
 علامت آنست که جابوز طعمه تمام تا صبح بر حوصله نگاه
 دارد و در تنه بنزد علاج بر کال کوشت را رسته است
 محکم بسته در کام جابوز پرند که فرو بندد و ساقی بگذارد
 که در حوصله نگاه دارد و بعد از آن رسته را آینه
 بکشد با هم راتی کند آنروز چیزیه بخوراند روز
 دوم اگر بطعمه رعیت نماید اندک بخوراند و اگر رعیت

بمعنی است

بکشد

بکنند بگذر یک دام نبات سوده باب هم کرده
 بسته بخورند و آب پیش آن بکنند روز سوم
 گوشت تغذیه و موشتش عوز و کجکت و جوفیه طعم
 داریه بدید **فصل نوزدهم** در مرض پر باد شدن
 این مرض خناق نامند علامت آنست که در وقت
 پنجاه آوازیه بر آید و باد ظاهر شود **علاج** سرکه
 انگوریه یا قندیه در حلق کبوتر یک شهر بوش
 که هنوز پرواز نکرده باشد **الف** قدر بریزند که بیوش
 کرد و بعد از آن ار پروا سخوان ملاحظه بخوده به
 دستور لپاره پر خون بخورند که درین وقت پروا
 صغز دار و **نوع دیگر** کلفند و باد میان با کلاب سوده

مقدار با دوام بخوراند **نخایت** معقد است **فصل**
بیستم در امراض بر آند بیمار بند این مرض از
 طعم و ادون بسیار از دور پر حکس پر انبندت اند
 و فو ضرب رسیدن پیدا میشود علامت الت که
 بر دست بنشینند و معضط ب میگرد و بر بیستر
 افتاده و نماز **علاج** کل اسما نی نیخ زنبور خانه و
 شوره و مویا بیست هر سه چیز علی قدر حال سوده
 بکونت کبوتر یک با موش ضم نموده بخوراند و معقدش
 بر دغن **سمن** یا ر دغن فندق یا ر دغن کل هر یک با ر د
نوع دیگر سیاه است کلن و کل انار کوفه و پنجه در معقد
 جانور بیاست علی الصباح به کلاب چند ان بشوید

روغن کتبله
 معنی ۱۹۱

کوفن

کفون بر آید سه روز چنان عمل نماید **فصل در بستن کفون**
 در مرض نخره علامت آنست که در شکم جالوز قتل بیضه
 بگو تر چیزی پدید آید و روز افزون میگرداند اگر بر
 آن دست رساند مضطرب بشه آب در چشم بی
 آرد و طعم به خلیل نمینرود و آنرا کوشت در پنجه ظاهر
 میشود اگر زود عمل نکند مملک شود علاج شکر
 تریب ستوره در شکار گاه همراه دارد هر گاه شکار نماید قدری
 در خون و کوشت آن صید یا سپید بجزراند **نوع دیگر**
 فندق کوفته و از مغز بوز رفیعت گرفته با هم مخلوط کرده نگاه
 دارد هر گاه شیر نماید قدری همراه طعم میخورانند یا
نوع دیگر پلید زرد مفسر کرده بر روغن کسمن یا روغن

بج

زیت انجیر در حلق بریزد معیند و بحرب و بحر است



فصل بیست و دوم در مرض سخت شدن اندام

این مرض از بسیار کاسه داشتن و بسیار طعم دادن
 پیدا میشود علامت آنست که پنحال باریک می اندازد

اندام

زیت امحیة در حلق بریزد معینه و بحسب دیگرها



فصل بیست و دوم در مریض سخت شدن اندام
 این مریض از بسیار که سنه دانستن و بسیار طمعه و او
 پیدا میشود علامت آنست که پنحال بار یک می اندازد

داندام

و اندام بخار رو اگر زرد و علاح نماید سرزیر **سازد علاح**
الضاح بر روغن دان زرد و اولو معقد چرب نماید علاح پهلید زرد
 و سفند ان سفند و بخوراند برابر کوفته و نخته بارو
 کا و ایخته شامنا سازد بر وزن صبح و شام یکجا بکار
 برد در سر حالوز سنب نگاه دار و توقف کند تا دوا تر
 کند بگذارد **نوع دیگر** گوشت را بر روغن کا و صید یا پیسید
 طایر کرم مالینه بدهد اگر روغن مذکور میسر شود بر روغن
 کا و در روغن گل بخوراند **نوع دیگر** زنگار چهارم تقابل
 سیاه است کلخن و در متفکات با تر بچین شافو ساجده است
 روز قنوا تر عمل نماید محبت است **نوع دیگر** روغن پیفته
 در روغن بادام نوشت در پهلید زرد و سفند ان سفند

برابر گوشت از شتهای متناس سازد و بالای
 آن طعمه دو پاستینه هر روز تکیه بکار برود و قیحه که در
 شکم جانور زد و انتر کند و کد اختم کرد در شته بیرون
 کشد **فصل سبت و سیوم** در مرض لغوه این مرض از
 باد مخالف پیدا میشود علامت آنست که جانور سر خود
 را بالا کرده می جنباند و کردن او نیز گنج می شود و دم
 را بیکی ب مییدارد و بر چکش شدن نمیتواند **علاج**
آنست که در زمین چکر کند و چوب تاک در آن
 چون خوب گرم شود شراب بکند و سر که در آن
 پاستینه جانور را قدری در آن نگاه دارد و از
 باد محافظت نماید **نوع دیگر** عود خام ز بجیل مصطکی کوکوه

یعنی آنکو

یا کولت

یا کوشک کبوتر یک یا موش خوز و یا کجکست به نظر اعتبار
 خوز اند **فصل سبت و چهارم** در مرض کج دوم از کوشکها
 سرد و بادیه پیدا میشود علامت آنست که چنانچه
 وقت طعم خوز در دم کج معیدار و علاقه استوره
 بک و غسل با هم کوفت در پارچه کوشک کبوتر بنظر
 میخور اینده باشند **فصل یکم** در غن چهار مغز در مرض
 پسته یا دار چینی صنم کرده میخور اینده باشند **فصل یکم**
 کوشک کبوتر یک و فاخته پخته کرده یا استوره مخلوط
 کرده بدیده **فصل یکم** مغز خوز و فندق کوفت روغن کبیر
 در طعمه مالیده میخور اینده باشند **فصل سبت پنجم**
 در مرض کوشک خطایرون در کام جانور و سوراخ

بعده نالو

است یکی راه فرو بردن آب و دوم راه فرو بردن
 طعم در وقت طعم دادن چون کسی از طرف نشیب
 او میکند از جا نوز می ترسد و با نظر آب طعم را در
 سوراخ آب فرو می برد اکثر طایر فوائد را این من
 پیدا میشود احتیاط تمام باید کرد که در وقت طعم دادن
 ترسد و متروذ نکند و علامت آنست که جا نوز سر خود
 میخارد و دماغ خود را قطع کرده میشود **علاج آنست**
 گرم در حلق بریزد و سر او را نشیب کند آنست الله تعالی
 در حال میگرداند **نوع دیگر** آب مویز سیاه انجام در بان
 او بمالد اغلب است که روزی یک گرداند **نوع دیگر** الو با بون
 تلخ فکر یا میگو با مصلحت با هم مخلوط در دماغ او بریزد

یعنی منگه

در ساقی

و ساعتی نگاه دارد و تلتی کرده خلاص شود **نوع**

دیک قدری قرنفل و دارچین و لبلب سیاه با هم کوفته

باردغن یا پیده طایر بخوراند **فصل هجدهم در مرز**

صنف این مرز لب حلط و او خال و زیاد سی

بلغم و ناصانی نه پیدا میشود علامت آنست که جالوز بر طعم

سپار میل نمیکند و آنچه میخورد بز بوسه فزونی برد

و روز بروز لاغر میشود **علاج** دو عهد نبات

و یک عهد نک گرفته جالوز را صاف نماید و آب پیش

که از تو یا خیط که جمع شده به بیند از نو بعد از آن روغن

اسب یا گاو بکوشت مرز خانیکه مالیه تلحوق دهد

اگر دل اسب یا گاو همیشه شود بمایه تلحوق او را است

ط **لو عهد بکر** سفندان در جیل بود کوفت شب در آب
 کرده نگاه دارد صبح آب صاف او در حلق بریزد
م **مفضل** بسیار دارد **مفضل** **مفضل** **مفضل** **مفضل** **مفضل**
ن **نیش** یا فردا نگاه دارد در آخر روز به تحلیل برود
 مرض از آن سبب پیدا میشود که جانور کم قوت باشد
 و طعم از سر زیاده بخورد آب پیش بگذراند **علاج** **الفنای**
 یک **مفضل** **مفضل** **مفضل** **مفضل** **مفضل** **مفضل** **مفضل**
 بروغن اسب یا بنر خم موزه میخورد اینده باشند تا قوت
 مانده بپذیرد و استهیا پیدا شود **مفضل** **مفضل** **مفضل**
 در مری زکام و نزل که آنرا در ترکیه تو ماغ میگویند
 یعنی بند شدن بینی این علت از کرد و غبار و دو

بزرگوار و شریف است

بجز بهمه

و یاد و دود بخوردن بسیار استخوان طایر بید است
 سوره **علائق** شش گوشت بره که سفند یا بزغانه
 بخوراند و سفند و درار چینی و طفل دراز و ترب با هم
 کوفت آب آن در بینی چکانند و در کام مالند و
 بگویند که بینی او بکشد و مضبوط میشود از آنست که در تو لک
 او ستاد آن گوشت جایگزین است و اندک میازند که
 قوت بر بر آید **نوع دیگر** اگر سوران و سنج بزنگ است حکم
 کشته باشد نبات و موم و کهنه با هم مرهم موزده بنوک
 بر در سوران مذکور بیند آنست الله تعالی استسکیت
 خواهد یافت و اگر سر پر نمایان باشد بز بنور کشیده
 دور نماید و بموم سوران بیند کند و برود عن کل چیز نماید

پرتو مغبوب خواهد بر آید اگر نازکت یعنی باریک شود

آنست که سوران بیخ بر تنک و مستحکم بنا بر آن پر

باریک شده باید که دوروز لورا سفید بر آن بچکاند و

سیوم پر را بردارد سوران پر را بوم بگرد و بر وضع

کل چرب نماید پرتو خواهد آورد **فصل نهم در**

مرض بر کشدن که از آنکه تنو که گویند این مرض از غلبه خون

بهم میرسد علامت آنست که جالوز خارش در اندام

پیدا کرده پرمایست خود را بختار کشیده اند از و

و ننگ میگرد **علائم** پدید خرسن عماله یا خون از

رک مرد و بازو بگیرد یا از ناض مرد و پایست از

انگشت خنصر بر بیه خون کم نماید **فصل دهم در مرض کج**

شدن

شدن علان و ناخن جا بوز در نان کند هم بگرد دست
 بکند **نوع دیگر** جگر کا و طوطی و آتش خون کب کرده و روغن ایس
 ترکم کند اول ناخن و روغن کند بعد از آن آن جگر کا
 بر آن بدارد و ناخن درست سازد **فصل هجدهم** و یکم در
 مرض و برنگها هستند لبیب با دو کم قوی و بخور ایندن
 استخوان کردن این علت پیدا میشود **علان** و **رایس**
 در میان پاره چشم باید داد با سیاه و ساده و در
 کلو باید ریخت با چیز دیگر از قسم مرت و سونته و امیر
 مانند خور ایند زود خلاص شود **فصل هیجدهم** و دوم و علا
 پس مشک خالص بسیار سوده در پارچه لبست در کلویت
 جا بوز به بند **نوع دیگر** و خازا تر کرده بر پیر با جالد و آتش

بستوید و در حمام بپزند تا کم شود **نوع دیگر** زرنیج سوخته
 در پیرما جالده و طفل در از نیز مجرب است **نوع دیگر** در علا
 مانگ کردن باز قد ریب سر و همراه گوشت بخوراند
 با پاره مشک یا رفته کا و بدند **فصل چهل و سیوم** در ماسیونید
 کردن پر شک **نوع دیگر** یا میسکه رو می موند بسوزن به
 پیچید و پیوند کند یا از قند و چونه همین روش پیوند نماید
 و یا از آب سیره پیوند سازد سوزن از شان بتراند
 یا از نیاب را و طریق پیوند همین است که پر شک **نوع دیگر**
 بتراند بعد از آن در یک پرسوزن محکم کند به **نوع دیگر**
 وصل کند که شکاف در میان نماید و همچون اصل کرد
 در پنج نظر اعتبار ضرور است **فصل چهل و چهارم** در میان

در شمار

در شمار گاه پرواز نکردن باز از چند چیز است
نوع یکم آنکه در وقت که او با بیش اقتاب که می براید
 کامل شده پرواز نمیکند **اول نوع** بسبب باد تند و
نوع دیگر بسبب فر به نگاه داشتن گوشه تخت
 نکردن به فعلی نماید باید که هر دو را پیر مایه کناره
 دم چنان به بند که هنگام چرخ زدن دم کشاوه نه
 کرده و حال آنکه بسبب که او با و تند کامل باشد باید که نه پرا
 و اگر پیر مایه نه او دور سازد و پیر مایه گوشه
 دور نماید تا پرواز کردن بتواند و اگر بر درخت نشستن
 عادت کرده باشد پیر مایه درخت آتش کند و باز
 که طلب نماید اندک جای که صید او باشد که جالوز

یہ فعل را چاہے کہ بسیار مناسب **فضل حاصل** و **بہم الفیا**
در خاصیت کوشتماء کوئت تیرہ کو سفند گماہ نور و ہرہ
انہو و کہ اسب و سک پچہ و کوئت فرغ خاکینہ و دوشہ
و کوئت طایران کم خوار کم تر است جانور نفع دارد
و کوئت ہم انواع مرغانیہ سرد است کوئت بزغالہ و
کوسار و مویش و فوک پچہ سک و معتدل و فی صزر است
ماید کہ مناسب فرغانہ بکار برد کہ تمام اوستاد و یہ و
شکاریہ و در شخیص مرض و فرغانہ و اسیت **باب**
بہم در تو لک استن و اینچہ در طایران ضروریست متعل
بر فضل نینج است فضل اول در تو لک استن بد ایکہ جانور
را در جایہ پاک و صاف و خوش ہوا کہ محیط باو **سنت**

باشند

باشد هرگز بر تاید لیت و مدام اسپند باید سوخت
 دورته آن جو لوسته بر که باید کاشت تا گشزه بر بکیند
 و در فرحت باشد و صحرایا دینار و نورش از هر دم
 باید داد و طاشش آب تازه سپستن باید گذارست اگر
 آب روان باشد اولتراست و در خانه تاریک تنها
 باید دانست و پاک باید رفت و بریام او نیاید رفت
 و وقت طعم دادن مسکله بار و غر کجبه یا چهار خمر
 یا یادام یا خندق روغ بنفشه یا پیاز و یا که و و چر
 کرده در سینه سه مرتبه میداده باشند ^{لعل او} لعل او
 است و مسکه کاو و شیر کاو بختی هر روز با طعم میداده
 که بر نایت مالیده بر آرد باید که در هنگام باران بدید

فلسفان شیر را باب بر ابر ساخته طعمی تر کرده بخورند
فایده تمام دارد اگر جوانند که روزی از نوک بر این عذوق

که در کلویت کوسنند و استی بابت خشک کرده
باید استی معدت را با دام در بنجته دو مرتبه میداده باشند
نوع دیگر در این سوده در روغن گاو که اخته صاف بخورد

نگاه دارد همین روغن طعم چرب نموده میداده باشند
نوع دیگر کوسن در سایه خشک کرده با طعم میخیزانند

نوع دیگر که می طوی رنگ که لایه است جمع شده میدونه
اگر اصفهان بود که تمامه دوز بعضی زبان موزون

میکنند و بهوتریست نیز می نامند از خشک کرده همراه
گاو بخوراند **نوع دیگر** که گاو بانگ زعفران و دارچین

در یک بنجول و قمر نعل و از غنای نگاه دار و طوطی بدان چرب
 کرده میخورد اینده با بستند محراب است و بسیار میزند
 در یک سینه پر و با بستند و جلالت میشم یک طورا است



کین شاهین را یک طرفه با سر بر که میکارند و یک

نقلتان سینه را با آب برابر ساخته طویتر کرده بخوراند
فایده تمام دارد اگر جوان باشد که روزه از توکلی بر آید حد فوسیه

که در کلویست که سینه در است با شکر کرده
با پسته اسب محذّر با دام در سینه دوم تر میاید
نوع دیگر در پیچ سسوده در روزه گاود که اخذ صاف بخورد

نگاه دارد این روزه طویتر میاید
نوع دیگر سوسن در سایه خشک کرده با طویتر میاید

نوع دیگر که می طویتری رنگ که لایسته است صحت میدهد
اگر اصفهان بود که مناصد و دوز یعنی زبان موزون

میکنند و بهوتر است بهتری تا حد از خشک کرده همراه
گاود بخوراند **نوع دیگر** که گاود با نذک زعفران و در پیچ

دیگر

دبرک تنبول و قرفل و ازغ نگاه دار و طعم بدان چرب
 کرده منجور اینده با بسته محراب است و بسیار مفید است
 توک استین بازو باشته و جلا لال چشم یک طور است



لیکن شهن را یک طرف جو با سر رکه میکارند و یک

دو یک طرف سنکریزه میکند از آنکه گایه از آن مجز و وصاف
دل شعله باید که زنده زنده این را در گیر هرگز بدند که گو
ان لا عزواند و آنگین است بیشتر من پیدا میکند
که اندک سده ماه دور که کرده پیشش این میکند شسته
باشند که خود در چنگل پر خون مجز وه باشد و صیقل و
روغن بدستور باز صد اوده باشد تا پیرمانا نیند بر آرد
و در وقت بر اندن که نیز بالید که در که شته و شسته
کرده بیدار نماید که ملایم و نرم شده باشد بر این اگر جا
خرید نیامخت دریت کیر نه صلح می شود تمام ببال می
انید باید که مجز و در اند که نیز صاف کرده و شب بیدار می
که و نرم و ملایم سازد و بعد از آن هر چه داند عمل آرد

تو لک لبتن شاهین و جل سباه چشم بکیان است
صل دوم در اقامت شاهین در شاهین نام مسطورا

که شاهین تنی سخ قسم است بحریه لاجین و زراویله
وتریکه لاجین و مکند لاجین و کویه لاجین و دور باز
سید عیاش بن حسن اصفحانی بنویسد که شاهین قسم
است اول شاهین بحریه است که در تریکه بلیق لاجین
کویند که ماه عمری باشد بجهت آنکه در تریه صید که دور
چندان صید کند که در تن او هیچ موتی نماند و دوم
شاهین کویه است که تریکه چسب می کویند سیوم
جزع شاهین است ولیکن در جرت ملامت است
حالت دور کردن و کو ماه دوم و سیاه خط در کنار دوم

بالعقل انکه در هندوستان مشهور است شاهین کوه است
مقام آن کوه است که تیریکه کوهی لاجپن میگویند در کوه و استیانه
دارد قسم اول آن شاهین کوه است که از کوه شمشاد
از مرز کنج و پنیال و از راه چور بهم میرسد زنگش سیاه
می باشد و بعضی از آن سیاه پشت و سینه سبز
و اکثری از آن نیلوفران از یک کهنان تراست
دو شاهین از کوه جنوب است که در وزن پهلوی
شاهین کوه کلان میزند بعد از آن شاهین کوه است
که در استیانه کوه بزرگ و استیانه عور بند و هزار
و بنگش و لوه تومان مولف پیدا میکند بعد از آن شاهین
راوی است که در کوه و کهن و بلاول استیانه دارد

بعد از آن

بعد از آن شاهین ملای است در ده تو حایه
 استبان دار و خوشتر کب و وزیله از هر یک که
 باشد و بجز شاهین است که با تر از وی است
 استبان او کی نده لیکن می گویند که چیز بنایه
 دریا محیط بر درختان کلان در روزگش اصنام است
 اما بجز سیاه پشت استجماع و بهادر شمرده اند
 استبان هم میزند و در می و در هر ملک پیدا می شود
سیزدهم در امراض الفوارع چرخ و دو قسم است
 یکی غلبه دویم لویه که آنرا صفر میگویند و در
 شفقاری باشد تمام ترکیب خلط او بر دروست
 روز قنوا تر چین نماید **نوع دیگر** روغن بادام باب

بجز رنگ

در بنی چکانند که عطسه آید و پاک کرده و با آب زای باب ^{مستعمل}
 و تخم زرشک تلخ صحرایه و لوبان کدوی تلخ هر سه
 با یک کرده و با آب نرسا خرد و در بنی چکانند و هم دور
 مرض که مار زده و سر مار زده علامت آنست که مار زده سب
 بی باست و پوسته و مانگتاده میدارد و طلسم کم و آب
 بسیار بخورد و هر روز لاغر تر میشود علامت سر مار زده
 آنست جالوز با بنای خود را بر چیده میدارد و خود
 را بسیار می افتند و پر مایه پشت بر خواسته میدارد
 چشم پر آب میکند علاج که مار زده معذار یک نخود
 کافور سه روز بخوراند و در خانه مار یک به بند و آب
 پیشت آن بگذارد و شیر عورت در روغن بنفشه و

کلاب

کلاب در بنی پیکانده کوشت یا چوزه مرز عیاور
 یا فوک یک طعم دهند علائج سرمازوه در خان کرم
 به سبزه و از آتش و و رور و روغنا و کوشت کرم
 خور خوراند و کوتر یک در چکن دهد تا خون و کوشت
 کرم کرم نخورد یک خون هر طایر کرم کرم بخوراند و قمل
 و زنجبیل و کلوین پیوسته در پیره بیده **فصل چهارم**
 نوع دیگر در مرض دروشوم این علت از آن پیدا
 شده که در استیسان خود وقت طعم با هم چهره کی بی
 کند و جانناغز چرکت هم برسد و شتون بی بند
 اگر چالوز فریه است چندان زنا رندار و وقتیکه لاع
 شود و راه بیرون رفتن نذار و زعت را لاد و گفته اند

اعلان روغن ترک با طعمه بخوراند تا بد که سرگروه بیرون
این نوع **دیکر** در مرمن و رو و بال و در و پشت علامت
که جانوزی در دست نمی آید و یا طایفه میکند و از پاست
شدت میگرد و بر حکمشستن نمیند اعلان و خضر نار
را بگوید که بر بال و پشت او نشسته کند و روغن چهار مغز
بگوشت بز کوسند یا حلوان بخوراند **نوع دیکر** سنگه نرو
مانتن یافته در نه سینه که ما کم بر بال و پشت بگذارد
با سه روز این عمل کند **نوع دیکر** رگی که بالای بال
در میان استخوان است آنرا بر او میگویند شتر
زند تا خون باز روان بر آید و بچرخد که بار روغن یا روغن
در رو چوب کوفته در آن بگذارد که چرک آن کشد **نوع**

دیکر

دیگر روغن جوزبارزیت بگوشت مالیده بخورند تمام
 دو آنست و رو یک بگوشت نذ و عدسیا به بدان ترکزد
 بر هفت بکه از رو **نوع دیگر** در مرض سست گرفتن بال
 این مرض را فرو داشته بال نامند از غلبه خون فاسد
 در سیدن ضرر مخالف میشود علامت آنست که بر
 کم می دو و دو بصدیمیر و دو مد ام سست بر می باشد
نوع دیگر علاج در میان دو باز و کبیرت که آنرا دو
 برادر میگویند به نشتر یا بسوزن بزنند که چند قطره
 خون بر آید **نوع دیگر** ز جلیل تخم بک با دیان اندک
 پنجه کتبه با هم خوب کوفه حب کند و با گوشت بره که
 یا حلوان بخورند **نوع دیگر** در مرض سست گرفتن جلیل که

بسیکته می نامند از بسیار طبایبندن یا از غلبه خون پیدا
میشود علامت آنست که جالوز مجرد گرفتن صید را بی
کندار و نگاه و داشتن نمی تواند علاج خون از ناخن
آنست خنصر که کناری نامند بر بر بگرد و **نوع دیگر** است و
طنی بقر و زرد چوب و چهار مغز و اندک نمک با هم گرفته
در پایت نه بند و یک شب روز نکند آید تا سه روز
بکند **باب در مرض غوره** در مرض غوزه بال علاج
آنست که قطنی بقر یا بول انبویا بول استر ضم کرده
غوزه بشوید **باب بوره** ابر ماپ و تخم خشت
و عویز اندک و اندک نکار بوره و نوساد و روزغن
وزرد چوب با هم ضم کرده مرهم سازد و از رک که

در باره

در بازو است خون گرفته مرهم ملاکنند اگر نه ملک و سرکه
 حوزه را بشوید و دوایه مذکور خشک بر آن پیاش
 نیز نسود و مذمت **در باب مرض حوزہ** ^ص **در مرض حوزہ جنکال**
نوع دیگر علاج حوزہ جنکال را الصابون چندان بشوید
 که خون ظاهر نشود بعد از آن گل لیمون و گل انار بر آن
 پیاشد و پیوسته چند روز این عمل کند **نوع دیگر** بر من
 دانه نماید و یا ملک آب شسته زنگار محال بسیار
دارد باب در علاج ^ص **در حوزہ منقار علاج** فلفل دراز
 مسوده باروغن کاو و باله اگر حوزہ چخته شده باشد
 روغن کاو شیر کاو با هم گرم محووه دانه نماید **در باب**
در مرض مادر مرض ^ص **کور پر شدن** اگر فریبی بسیار

سورانه شیخ پرتک جرنع می نماید چنانچه در خوردن
از چرخ عنایت و بیکر اعتبار نمیتوان کرد طریق شناخت
او آنست که در پایت گوشت بدارند اگر یک پا در گرفته
بندستند شتقار است و اگر هر دو پایت ببلند و چرخ
است و بیکر آنکه در رینر پا او رخ بدارند اگر زود که اخته
شود شتقار است و الا جرنع و بیکر آنکه چشم او با
محراب مد و هر دو سیراب می باشد چون لو گرفته باشد
از کبوتر سرد و قفس که سیر نماید گنگ جانور و بیکر و پاپا
و بند اگر گرفته بندستند حرجت نرساند شتقار است
و الا جرنع بهترین شتقار است که خوشتر کیفیت سیر
پا و با بند پا باشند و زنگین و خط در صحرا شتقار مرغی

را در سوا میکرد و نگاه دارد و چرخ این قدرت
 ندارد و رنگش اقسام است دویم چرخ شنفار
 است که تیریکه کورنخ مینامند زک اقسام دارد
 از آن جمله دوازده قسم چرخ را شمرده اند اول
 سرنج چهارم دویم سفید سیاه سیوم شایین
 سیما چهارم یوز پیچم کور ششم سیاه زبان رزو
 اندام هفتم سیاه ششم سیاه پشت نهم سیاه
 و سفید تن و هم سفید یوز یا زو هم رزو سر و او را
 سفید یوز اندام **نوع دیگر** چهارم و سوز طوم جانوز
 بدانکه باز ایک وقت طوم سوخت کجنگ ابداره باد
 با سوز است بهر ی طوم ز کجنگت باب تک تازه

فن اول آغاز فن دوم و در شناختن جانوران
 دو کردن و نگاه داشتن و تیار ساختن و اغذیه
 دادن موافق مزاج و معالجات امراض که در این
 ایتقان میرسد و او در به ما و او اما که از مجرب است
 پنج از موده کار است و این فن به نظر اهل بقید قلم
 می آید **شناختن اول** و کتادون و کیرا کردن
 جانور و شناختن آن بر شکار باید رنگ جانور بشناسد
 چنانچه اول بایست با دومی که تیره کلو زیه است چون
 کبوتر آتیه رنگ برف بازند نهایت خوشن فعل
 و در دومی بایست دلیر است و کمیاب است و دیگر
 رنگها که مشهور اند چنانچه بایست سیاه زیه زو ^{چشم}

اگر چه داشت بسیار مجزایه اما در شمار شلخین و خوش
برس می بابت در سر ما و کمانوزان است و بابت سیاه
سفید چشم نگارینی آید دیگر اگر بابت سفید چشم زنگ و دیگر
داشت بابت نگارینی آید بهر صورت چشم بابت زنگین باید
و دیگر بابت سرفه بسیار زحمتش فعل و بدل است در سرفه
است اگر بابت آن سیاه بابت از سر ما پاک نذار و دیگر
بابت سفید که خالها سیاه داشته باشد خوب است
اما بابت سفید خالها با رنگ دار و مردم از الجلیه میکنند
جله و جنبت لیکن دور و دینت و باید که سر بابت خورد
و بروکت ده و کوشه چشم فرو رفته و فرق سر باین خورد
و از قول منظر و کلان کوتاه جنگل در از انگشت و بر

کوت

کورت دشت و سینه پن و کت و ده و شیر باریک و نیز
دم کوتاه در پنجه پزین دور اگر بایست دار از خوشتر کنک
می بایست دور در جزه اما حسن و جهد ندار و باید خالوز
صاحب حسن بایست که میشکار اور الحسین نگاه دار و تا بوی
عاستق جانور بناست جانوز هم مزدوم حسن نمی باید سختور
است بایست باید که بایست بایست باید دم کو تاپ کوت
بر بایست باید کوتاه و چنگ کسای در از ای چنین بایست
بر بایست باید یاب اول دوم دور کت و ن بایست
و توان بع آن باید که جانوز را بوی شما خود رتب باید اینها
داوه و اکنند که از ابتدا انا انها از وضع و خوب باید جانوز
واقف می بایست از اول روز که بیش بجانوز تا آخر که بیشتر

جهرک

از چشم جانور بر او باید احتیاط نماید که در عینت جانور از
 هیچ چیز و مهلت نخورد و پرند اگر احتیاط نماند از چهره جانور مهر
 نیز سر را از دل جانور آن و مهلت نمی بر آید هر چند
 میرشکار نیز خود کند و سر خود زند آن و مهلت از دل
 باشته میزوداگر باشته در واکرون از چیزیت تر سیه
 باشته مصاحب و دلبری باشته که آرام دل برشکار و
 هوشناکت و باشته رمنه و تر سینه گاهش جان
 و بیحلاوت کننده است و باشته چوز را پروان حطار
 پر مهره استخوان کافیت که باشته می اندازد واکر یک
 کنجشک با پر بد پر بر است عد و کنجشک است پاک نموده
 بدید که زود میهن شود اگر بر خورد و در صبح مهره نه انداخته طعم

میتوان

نمیتوان داد که علت هم میرساند اگر از وقت طعم که ^{تغذیه}
 کرده تفاوت وقت شده روز بروز باشد ^{اب} لاغری
 و ضایع میشود و اگر با طعم استخوان حوزوه و صبح ^{انداخته}
 طعم میتوان داد باک نذار در روز و بکروانده انداخت
 باید که وقت طعم باشد از دست ندهد و تفاوت که جانور
 نیاب میشود و بشناس پیش جانور روئینگی کردن لازم
 است که جانور پیدا می باشد و پیر ما خود را است ^{میکند}
 خصوص آنزیت چهار پنجم کربت مانده که روئینگی
 شود سر می تکاند و آلائیست که اندر و است بر ^{پایه}
 و شکم صاف می شود همین که جانور سر تکاند باید هر سن
 پر مژه را به بیند خشک است یا نه اگر خشک است طعم ^{باید}

و اگر نم دار و کاله بدید بر این نخود اندک که بعد طعم بدید کمتر از
و ه معتاد و همونوقت پیر می تکاند و طلب طعم میکند و ران
وقت در روشتی آتش کنی یک با ساز و و یا چو چه مرغ
در دست جانوز بدید اگر جانوز مردانه و ولید است همکه زنده
در دست یار بیت شیخ شسته جو میگرد و اولار نیز با
جانوز بدید که خوب پر کس کند چون میرشکار دید که جانوز ولید
است زنده را از دست جانوز کشته قدری رسته بسته
پیشش یا شته اندازد که مقید کرده از دست برید بگرد و سما
وقت بالای سیر کند و برد دست بردارد و با شته را
یکر کردن با صیقل میرشکار است که برور بادلهاری کلان
داوه ولید کند و در جای بهاری همکه شون و غوغای بی باشد

بیت

11
بست به یوار کرده مردم به تفاوت نشینند که از پیش
باشند اوم و جالوز بگذرد چون رت شود طایفه فرود
آورده گشت چراغان داروه بخانه آید و با و از مایه
غیر مکرر آشناسازد که ملایم شود و پارچه با تش از
یکس باره نموده بنرمین تا به یوار زند که صد امانیست غیر مکرر
نشود لازم است بانه لوز از روز اول که بر دست
بر داشته تا که بر صید سیر کنند از دست مروند نه اردو
و در شکار اول دید که در هر کج جالوز خوب برام شده
درم نیکند و پیش بر را دلیر بگیرد و سوراخ طایفه
زیاده کند بعد سه روز برداشت هر کج نمود بعد سه
سه روز تا چهار روز سوراخ زیاده از اول نشد

که طغانه فرود آوردن عادت کند طغانه میکرفته باشد
و صیغ نامشده باز طغانه داد دور بازار جای **محلقت**
تشنه که مردم و حیوان از پیشش جانور میدیده باشد
همین طور تا طغانه فرود آوردن احتیاط نماید که نه برسد
و در طلبیدن و طعمه دادن و پیشش برودن احوال
کند و چنان کند که روز بروز مصاحب و یار و شکار شود
و از اینچ چیزم نکند و در همت بخورد و هنر میرشکار
همه است که جانور یار و مصاحب بلکه باشد عاشق
و یار شود در برست میرشکار چنان آرام بایند که با بر
درخت نشسته و هر روز در صحرا رفتن لطلبید و سیر کند
و از او طلبیدن هر روز نیست قتل یاز بنزمین انداخته دست

بلند

بلند کرده مطلبیه باشد که با سه دور و نزدیک بخیزد
 از هر جا بطلبد می بیاید اما باید دید که در این قدر راه
 چه قسم می آید اگر خوب یا روا شناسیده بصید انداخته
 سیر کند و پاویس را چنین شمع بند کرده بدهد و آدم
 باد قوت رفته بادویس را چنین بر زمین گذاشته آید
 که باشد نه بیند بجا نوز نماید که خود خراویس کرده پریده
 بگیرد چون خاطر جمع شود شکار نماید و در شکار کردن
 اول دست باشد را بجا بوز رفته بر آید که خایه نداشت
 چون صید را بگیرد اما بجا سیر کند اگر احیاناً خایه افتاد
 بر گوشت طلبیده جالوز زنده در تیه پاد باشد بدید چنان
 چه او داند که همین از دست من پر زنده رفته بودیها بخانه

نمایه که با است و لبر شود و ایند خایه نیفتد و چند روز
 تله در تله به پراند اگر صید گرفت پند و آلا بر پرند و بگر کبیر
 و جالوز در تله پائیس با است و بد بر کبیر تله کند



و همان صید حینا کرده بخورد و بر صید ریزه اول نه پراند

پیمت

اینست بر عهد گلان پیرانند که گلان گیرستند بعد بر عهد
 پیران پیرانند و همه که بخایند و اگر خواهد مرغانی که کند اول
 وقت اول صبح تاریک که هنوز صبح روشن نشده باشد
 در آب روزه که کم باشد است از خواب جا بوزن
 روز این روز آب استاده شده بر وجه مرغانی
 و عهد مرغانی پیران کند که در عهد پیران که پیران شده
 کند و مرغانی سیر می خورد با است چون با است پیران
 است شده و آب را است شناخت بعد یک مرغانی
 است سیر کند انشاء الله قیاس با است البته مرغانی
 همیشه در شمار باید که جمع جا بوزن کمال چشم را در مرغانی
 کرد و گلان گیر کند تا بر صورتی قتل روزه بهنگ و غیره او

نماید که باشد و لیر استود و اینند جایله بیفتد و چند روز
 تسلو ریشله به پرازد اگر صید گرفته بهتر و آلا بر پرند و پیکر کیند
 و جالوز در تپه پایت باشد و دید بر بکر تپه کند



و عمان صید صیفا کرده بخورند و بر صید ریزه اول نه برانند

بجز

همیشه بر صید کلان پیراند که کلان گیرستند بعد بر صید
 ریزه پیراند و هم گیرند و اگر خواهد مرغانی که گیرند اول
 بوقت اول صبح تا یک که هنوز صبح روشن است با
 کنار آب رفته که کم پله باشد از و آب جا بوزنوسند
 و در این روز آب استاده شده بر چوبه مرغ با
 را به طلبد و مرغ پچه را کنار کرده بدید هر که بلند شده
 بگیرد و همانجا سیر می خورد باشد چون باشد پله که
 راست شده و آب را این است تا تحت بعد یک مرغانی
 گرفت سیر کند ان شاء الله قلیه باشد البته مرغانی
 که می شود بر شاخار باید که جمع جا بوزن کال چشم را در
 گرد کلان گیرند اما بر محرابی قتل زرد بلیک و غیره او

بر اند برین قسم است که جالوز محرابی از دور باشد
ناید و صید پنهان محوزه به پیر اند که باشد روی زمین گرفته
بدود چون پلانز و یک رسد آواز کند که صید بریده بلند شود
خوب کیرب جالوز اینجا معلوم شود و قنات نماید و باشد
راز یاوه از دور دست بیشتر اندن خوب بنیت که عبا
باشد بید مانع شود دور هوایی گرم باید شیر پر در
باز و پر شته بسته و پیر ناروم نیز نلک بسوزن و وز
که تنک که سبک باید تریک محبت به پیران که در کز
خوب صاف برمی آید اگر چه باشد راه کز محبت بناید
پیر اند قنات جالوز را الوقت همیشه که بقوت خودفته
صید را کیر و کز خنیه باشد معلوم کرد و اول باشد را

در میدان پر پراند که درخت مفصل نبات و پیر میر
 شکار است که بابت بزین شستن خود درخت
 سیاه چشم که گویان شستن بکار نیاید اما اول باز و جره
 بد آن چه پراند بهمین قیاس که ملک ماویک با تمام بی
 پراند لیکن منقسم شده اگر وا کند بهتر است و بوی بسیار
 روشن خوب است هرگاه بول اند الوقت مخطوبی
 شود که بابت بشما چنان در دست میرشکار ^{میرند}
 و باز بی بکنند چنانچه در وقت که نزد باران بی بندند
 و جانور خوش تویق نماید معلوم خواهد شد **باب اول**
 دیگر در طعم داری و فریه نمودن بابت و غیره بدانکه کمال
 میرشکاری طعم داری و گوشت جانور شناختن است

است چنین چیز را از او سزاو باید دید اما آنچه بر او
 راست ایند نوشته است سزاو باید که باشت را همیشه
با خود داشته باشد و یک هر اول در دست نگاه دارد
 و ملک ماطوم بالادار و بجهت بردست ندارد وجه آنکه
 که باشته و خوب رفت از طوم بر و غافل می شود
 و در پیر تحلیل می رود هر گاه که از بالا خایه شده در بغل
 خود گرفت خوب اند و آخرت بر خیزد و روشن کند چنانچه
 گذشت و هر گاه باشت سر نکند مهره دید یک کج شک ناک
 موقوف در آب انداخته تر موقوف سیر کند و موعی می دگالا
 و سنگت با همیشه بد چنانچه نوشته می شود در هوا
 سرد اگر ما باشد باشت را در بغل در زیر ناف

بر چکس
 ز نذر
 عت

کرفه

گرفتن بخوابد که هم جانور گرم میشود و هم از جراحت ^{حرارت}
 بدن او کم فریب میشود و زیر کشید و استن زبول است
 بر آیه فریب کردن حرارت بدن او کم بسیار و ضعیف است
 و باید که روز بروز با من جانور و دیده موافق آن طعم زیاد و می
 کرده باشد که بسیار خوار شده قتل بهوشاک ^{بافتن}
 کفر خوار نکند و پرمه کاله و اون با من زیاد و میکند و طعم باید
 و او مکرور است کار بخور و آن زمان همه احتیاط کند که پیر
 بخورد این قسم طعم و آریه باشد رافیه میکند هر چند
 شلق است کار خورد روز و لاغری میشود جانور همیشه ^{صاف}
 باشتها باشد و در صدی که فتن حر لیس می شود و با
 بسیار می خورد و هر دو وقت بهت کشک ^{خورد} خورد و هر

رافد ران بسیار عوار کند اگر باشد لاغر بدیت سینه
او الف کرده کونت سینه او را به بند اگر زنگ سرنج
است در چند روز که طوم باین قسم بخورد و سیر بوقت
شکافند و فریه میشود هر جانور که سر وقت طوم بنکانه
فریه میشود اگر کور تب سیم سیاه است علت دارد و ضعیفه
علاج کند که به طوم راست و سر بوقت بنکانه جانور توانا
و حلق می باشد اگر باشد بسیار لاغر باشد که بک
کم کم بخوراند و آب نر کند که طوم در قول جانور بند
و سبب ما در بعل خود نگاه دارد چنانچه گذشت غرض
دقوف میرشکاری است که جانور او فریه به برود و
ملاحظه پنجاه میگردد باشد اگر سفید به سفید و سیاه

اینست جدا جدا هم مخلوط اینست و اند جانور بیج مرغی
 و علت نذار و اگر سیاه و سفید است مخلوط است
 نیز یا زرد که بیهیم جانور غلیظ است و نو و زعلان
 و باست یا زرد جانور کمال چشم یا سیاه چشم را بر شکار می



شکاری برده باست باید که چهار پنجگرم است

رافدرا آن بسیار عوار کند اگر با استخوان در دست کسی
او الف کرده کونست سینه او را به بیند اگر انگ سینه
است در چند روز که طوی با این آسمان بود و سیر است
شکایت دوزخ فریه میشود هر جا نوز که سر و دست
فریه میشود اگر کورتیسم سینه است دست و دست
علاج کند که به طوری است دست و دست بیکار
و مطلق می باشد اگر با است بسیار در دست کنگ
کم کم بخوراند و آب تر کند که طوی و در حال
دست با در فعل حوز نگاه دارد و تنها یک دست
دخوت بر شکار به است که با از او فریه
ملاحظه بنما می کند با است اگر سینه به سینه

اینست جدا جدا هم مخلوط اینست و اند جانور هیچ مرض
 و علت ندارد اگر سیاه و سفید مخلوط باشد
 نیز یا زرد و اند که بهتره جانور غلیظ شده نو و در علاج
 و باست یا نه جانور کمال چشم یا سیاه چشم را بر شکار میهنه



شکاری برده باست با یکدیگر چهار پنج کمریست شبانه

اندک طعمه گرم بخی آب نارسیده بدید که سفید بی صبح
و معیده باشد یا نژدیک و معیدن جانوز خایه شود
و بر تبکاند و طلب طعمه کند که در اصطلاح میر شکار است
باشند چکی گویند بر اینست اگر تمام روز شکار کند جانوز
لاغر و زبون بماند و سر ما بجز جانوز وصل نمی تواند نمود
میر شکار را باید که خویست بداند قتل جانوز است که تمام
روز بصید پر ایند و اندک اندک طعمه می چستانند که نه
جانوز پر باشد و شکار خوب کند همین که از شکار است
وقت ملاحظه نمودن سیر کند و اگر جانوز بد خود بد فعل
باشد چکی بناید و او مگر اندک خون صید همچنانند
تا که جانوز در حکم باز آید و از دست باز نکرده و رزم نکند

جانوز

جالوز بد فعل که از دست میرشکار روم کند و بکر نیز و بازا
 نژدیک آمدن بدند یا ای که آدم را دیده از درخت بدخت
 بگریزد از دو حال خایه بخت یا دور کرده کم ^{میشوند}
 یا از درخت بدخت که بخت میکرد و اگر کم ^{میشوند}
 علاج نذارو که از چشم میرشکار غایب شد و رفت
 اگر در وقت فرود آمدن میرشکار دیده ^{میشوند} صورت رفته
 میکرد اگر اجهان جالوز دور کرده بلند شده باور اگر فته
 برود که فایده جالوز است باور البته داده و زوین
 ای میرشکار هم روی باد گرفته ^{میشوند} تلاکش کند هر جا ^{میشوند} علا
 جالوز و نشان آن یافت چنانچه کبختگان و غیره جا
 صحرا فصل نمیکند و کلمه می و یاومی کند نشان است که ^{میشوند}

انجایی باشد گفت بگرد **باب دوم** در موزید متفرقه

روزیه که پیشکار جانور را بید پراند باید که آنروز

طعم کتر و به که زود میفهم کند و بهفهم طعم عاجز نشود که از

مخنت پیشکار جانور مانده میشود و چون از پیشکار بر کرد

سیر کند و شب بخانه البته آب و در پیا که گفته بناید اگر

طلب آب داشته باشد خواهد خورد و هوای سرد آب

سیر گرم کرده بناید اگر روزانه پیشکار رفته باشد و جانور

میل آب بسیار کند و مجزوتان فو عرض است زود در جانور

بگرد فایده چون جانور را در آب صید کرده پیشکار بداند

که جانور من صید کلان دیده یا جزو قیاس نماید اگر بر ماء

عقب بر نخاستند و تند می بیند که صید موز فایده **فصل**

چون طعم کوشک پرنده بدست نیاید ضرور است کوشک
 چارپایه بدید و نیاید چینی و ابا حنیفا پاک کرده
 که نه جانور غلیظ شود و خلط هم نرسد **فصل فایده** باشد
 قلندره نگاهداشتن بآب تاب و فریب بآب و
 نشود و پر مایه باز و درم و زنبق بآب و پاک صاف
 باشد و نیز میشتکار و یک بآب و غیره جانور بسیار چاق
 و توانا که خوب خاطر از نوع نبات در هوای گرم وقت
 چاشت پرایندن خطا است که جانور فریب در وقت
 از گرمی بلند شده و در غلظت دیده چند که پادوسر و بلند هوا
 به ادم قریب بلند تر شده برود اما بآب قلندره که
 مطلق از هیچ چیز و سخت نخورد و درم نکند و فریب بآب که

کونست سینه از استخوان سینه بلندتر باشد باید دانست
ان میرشکار نه منند و با وقوف است و قند که جانور لاغر
پیش کار نمی آید و باشد قلندره داشت میرشکار او باید بزرگ
گرد و کماست بین نباشد و صفت نظر در باشد و استر با
و میر جا که باشد او آرام گیرد و با نجا بدست نیاورد و شمشیر
کی که عشق بنهار و ذوق دارد و چنین که نوشته شده بعمل
رخی اگر کوشد و روز باشد را از وقت فرزند او هر وقت
حضور وقت نماز تمام شود جانور را بر دست نهد او که آرام
گیرد و اگر در شکار تمام شود جانور از آن طلبد که در وقت ماند
طلبیدن صنایع مطلق می شود و باشد طماغ در هر کس
بتواند دانست اما علم در این وقوف تمام می خواهد باید که میر

چون

شکار

شکار اول طوطی و اریه آموز و خود طوطی و اریه کند
 بدین طریق که چون یک پیر روز بر آید از طعام خارج
 وقت دو پیر خواب کند و اگر جالوز نو بدست باشد
 که هنوز و انگروه احتیاط کند که رشته چشم کتاید و
 چشم پاره نشود و سر خار بدین مدتها مبادا چشم
 پاره شود که جالوز خام کتاید و بی شود در میند و سینه
 بی شود میشکاران آنرا درست کشیم وقت میکنند
 باید که بر مایه و م بکشند و اگر جالوز ابتدا الطلب از نصف
 راه جسته بد رحمت یا بد پور یا بنزین نشیند او را نشیت
 به طلبد که جالوز بد خوشد و طریق طلبدن نشیت که
 رشته دراز کردن یک سر رشته بدیت کی بدید و یک سر

خوب باشد و در تندرستی گذراندند شکار بنده تندرستی

بسته هر قدر خواهد که از زمین بلند جالوز را بطلبد چون

مکرر باین وجه طلبد رفیق عادت بد فعی میکند او اما مکرر

باید خوش خلق و خوش شو باشد و تندرستی بد خویش

باجالوز کند که از خوبان است آید دل در طینه کند جالوز

در مانند

اگر چه زبان ندهد اما حق توای فرستد جالوز مخشنده

است که هم چیز را ادراک میکند و بین دلیل ظاهر است

که اگر ادراک ندهد و در طلب حی آید و بر دست نشسته

و یا خود را می شناسد پس از بار و مکرر شکار بد خویش

و سختی می بیند می فهمد و بیل یک میکند و باغی شده

که بخت برود نوع یک دیگر انکه باشد و ز جمع جالوز کامل

چشم سفتیز پر است و مضد رفتن به صید که بکند از پیش
 او که جان بر عین است و ز مانند از عبت صید بر کشته می
 اید از اول بد خواستش مضد رفتن صید کرده یا اگر لاغر است
 از سبب کم گشتن یا از کم دانست و م حاق نشد یا از برف
 بر شکار بسیار فر به بود و استهنا نداشت یا خام کت
 بود بسیار طلبانده و ضائع کرده و آنچه امکان دارد که
 صید از پیش باشد برود بدین طریق که نوشته شده
 اگر کسی نگاه دارد تا شکار پرست بکند که باشد چه کار
 میکند و طریق جمع کمال چشم یک است اگر باشد
 بر شکار اید که رسته در چشم نداشتند و طغانه در او
 مرقوم و گفته که القدر داشت بیدارین به بد که چون جانور

طماغ و ار بدست بگیرد جالوز اختیار رود و جواب کند به صورت
 ما صیفا تمام مصاحب و ولید و اکن که از پنج چیز نترسد
 و از پله و در طلبید که دم چاق شود میرش کارش گلزار اباید
 که جالوز را توانا فریه و اگر کند اگر لاغر باشد و در زانین



کم کم گوشت زیاده کند چون داند که خوب یکس میکند

در قسم روغن بجز غایدر روغن و در سبزی کهنه نماید
 در گندم شک برابر خود و میباید چهارم حصه
 شک کینه هم عدد زعفران پا و خود جوز خود همه پنج خود
 در میان است و اندر او این پنج دان در این چینه خود در این
 برابر همه چیزها هم را نیم کوب کرده اندازد و بعد از آن
 در روغن برک پانزده روز است به پیش و کوبد و در روغن بر
 در کباب و بویس روغن بر و است نزار و است پانزده
 در سبزه و این نکند که روغن بود کم گریه بر او
 در سبزه با سبزه را بجز رو و دام او رک یا کم کم یا
 در کوبد و بویس نماید بخوراند که عادت شود کم
 در ده کند بر و دام رسد اگر این همه در او نماند

طاف در بدست بگیرد جافز قیاس رود و حساب کند باز
 با صیقل تمام مصاحب و ولید و اکند که از پنج چیز نرسد
 در پله و در طلبید که دم چاق شود میر شکارش کلا در اباید
 که جانور را از آن مزید و اگر کند اگر لاغری باشد در زانین



کم کم گوشت زیاد کند چون دانند که خوب است میکنند

همان

این قسم روغن بخت نماید روغن دوسرایی گنیم نماید
 چون گرم شود مشک برابر خود و میانیست چهارم حصه
 میخک یک نیم عدد زعفران پاد خود جوز خود همه پنج خود
 بادیان سهت دانه اجوائن پنج دانه دارچین خود زنجبیل
 برابر همه چیزها هم را نیم کوب کرده اندازد و بعد از آن
 چهارم پنج برک پانزده انداخته به پزند که بود از روغن بر
 آید که جا نوز بوی روغن برداشتند از دست اندازند
 که دانه بسیار دانه نکند که روغن بود کم گیرید بر او
 هر صبار حبابه را بقدر دو دوام او رک یا کم کم یا
 بد که خوگیر و بطعمه مالیدن بخوراند که عادت شود کم کم
 زیاده کند بدو دوام رسد اگر این همه دوام نباشد

فقط جوز بویه کاینه است **نوع دیگر** دور کور بزرقم جالوز
زننه که لایق طعمه بابت زننه و به اول است لیکن طعمه که
جالوز که گوشت او وحش کند نه بدست پهر زننه دادن
لازم است و استخوان البته بیده که وقت سر لکاون
الایش شکم برمی آید و پنجاه و بدین ضرور است که
صحت طبع و نذرتی از پنجاه معلوم میشود و پیش از
هر ساعت با در تمامه لبان مسکه دادن خوب است
البتد بیده که طبع جالوز برداشت مسکه در روز و هرگز برود
بسیار با بسیاری جوز و دل اوج کند اکثر جالوز از سبب
طعمه بخورد و بعضی معده هفته بخورد و بی پروایی میکند
یک وقت می خورد گاه دو وقت بخورد گاه هر دو وقت

مجوز و اما این قسم روغ نول جالوزی را باید چند پیراه
 انداخته و پیراه صاف بر او زدن بسیار نافع است
الف چونه مزع و کجشک در کریز معین است و کله کولت
 موش جوز دادن بسیار خوب است در سه تیره و و تیره
 برده پیراه خوب می آید و فریب می شود و نفع بسیار
 دارد **نوعه دیگر** در ولایت ایران و طوران با نخ بند
 بر می دارند و در خانه سر می دهند عرض و جوی آب می
 سازند بجز آنع دل غسل کند و سبزه می کارند و ط
 جنوب سور آن در خانه میدارند که با و برسد و طوصا
 کرده به نخت گذاشته بجالوزی دهند گامگاه جالوزی زنده
 در خانه می گذارند هر قدر که طبع جالوزی خواهد مجوز اتم غفر الله

فلو به گوید این قسم طعمه دادن که جالوز زنده در وقت
 گذاشتن بر این صورت طعمه جالوز خوب است **نوع دیگر**
 در هند چند کر می هوا او وقت طعمه می دهند احتیاط
 هم ضرور است **دالتری** شود که موسم که بر آمده می رود و
 در بر انداختن تا آخر کرده **نوع دیگر** اگر فرشته لاغری است و اگر
 لاغر است فر به کند ازین سبب هم جالوز پر کثیر پزند بهر حال
 قوت و اگر درون جالوز پر پزند اگر خود بخورد که پزیر انداخت
 هیچ چیز به تپه اما روغ بچشمه البته بد به ضرور است که
 جالوز خوب صاف این **کرم سیاه** کرم سیاه که مکنه سفید
 دارد در سینه خالوزه بسیار می شود مردم از آن شمش
 مکنه می گویند و ترکان آنرا الکلنگ گویند یک صفت آنرا

جالوز
 کرم
 ۱

در کتب
 ۱

در سراسر ای روغن بخت نگاه دار و چنانچه سابق هم نوشته
 شد در صبح با شسته را برابر با جام بد به عین قسم
 هر جا بوز را بد به چون ازین روغن قانع شود آن روغن
 که بالاتر بیت آن مذکور شد بد به و خانه جالوز بنور هر
 بچه که با شسته در روغن بخت بد به اما زیاده از یک هفت
 دهند **نوع دیگر الفیاض** که در وقت بریده در روز سه
 روغن بخت بد به اما زیاده از یک هفت دهند **نوع دیگر الفیاض**
 گرم درخت تنبول یک جفت آورده در لقمه بچیده بد به
 نیاروغ **الفیاض** شده نام جالوز است آنرا خشک کرد
 برابر نخود در لقمه بد به در روغن بخت نیز بد به **الفیاض** پستی
 دو عدد در لقمه بچیده بد به یک روز در میان انداخته

به باز و هر آسمان در روغن بخت نیز بدید معیند است



ایضا غدو دیک که نزدیک حلقوم کاومی باشته انرا
سه غدو دهم کو بند از هر دو جانب گرفته تراش
و سببش باله اندیکه از نیل کچدتر کرده باشته را اور

گفته

آفت برید بعد از دو سه کبریه که نشسته از یک طعم بدید
 که منم شد بهتر و اگر باز کرد این هم کار خود میکند و دو بار
 میان نیت بعد دو سه روز در روغن بخته و دیگر روز
 نیکدشت آقا در آب غسل کردن نیکه و آب سرد
 نماید اگر خواهد بخورد بعد بر هر اوقاتن بار این بدید و آب
 نیت پیش سالوز نگاه دار و **وقتی که** الصیا از تجربیات
 میان نوز میا است و در طعم و دست مکن بر روز بدید
 چهارده روز اول است که مطلق هر روز بدید بین قیاس
 در سالوز بدید **الصیا تو عذیک** ای حاجی قبر خان در خانه
 ای بود منسوب که در وقت کزیر میبکاید و عن چهار
 و دوام یافتدق یار و عن کد و نجابت ساز و ارا

به باز و پیر است نه دور و غن کجسته نیز به پیر معیند است



ایضا غد و وی که نزد یک حلقوم کاوی می باشد آنرا
سه غد و دهم گویند از هر دو جانب گرفته تر است
و در برت باله اند که از تیل کجند تر کرده باشد و اور

گفته

گرفته بدید بعد از دو سه کبریه گذشته اند یک طعم بدید
 اگر سه مرتبه بشنود اگر باز کرد این هم کار خود میکنند و با
 احتیاط صحت بعد دو سه روز در روغن بخته و زکوز
 آن گذشته اما در آب غسل کردن ندهد و آب هر روز
 بنماید اگر حوائذ بخورد بعد پر میراند احتیاط باریک بدید و آب
 همیشه پیش جابوز نگاه دارد **نوع دیگر الفیاض** از تجربیات
 میان لوزی عیالست و در طعم دوست مکس هر روز بدید
 تا چهارده روز اول است که مطلق ضرر ندارد بدین مقیاس
 بید جابوز بدید **الفیاض نوع دیگر** احمد حاجی قمر خان در خانه
 نامه خود مینویسد که در وقت کزیر مصیلا بروغن چهار مغز
 یا بادام یا فندق یا روغن کدو بنامت سازد و است

بجهت آنکه اندرون جانوز چرب میکند و پیرالمقوه بالیه
 بر می آید نیز جنوب که در مغلستان در شراب بخت
 به باز میدهد و در پیر او رذن فایده تمام دارد و نیز
 نویسد اگر خواهد خوب از کز بر آید غدود که در گوشت
 کوسفند چون قرض می باشد در سایه خشک نموده بر روغن
 حاض قدر با دوام بدید در مهنه دو بار کافیت **نوع دیگر**
 پنج سوسن در سایه خشک نموده قدری بدید معین است
 و نیز می نویسد که مزاق خوک که آنرا اطلاحان موراق گویند
 در سایه خشک کرده بر روغن بدید **نوع دیگر** سنگنات بدانکه
 سنگنات با دن باشد در مایه بکبار و اون لازم
 است اگر فریه باشد دو مرتبه هم توان داد از یاده صر

دار و فایه سنگتاب آن است که لاغر افر به کند و اندر
 جالوز صاف میدار و تا چون باشد سه چهار کمری است
 مانند بر سنگان یک و دو قطره در کلوی است بچکانه اگر سنگتاب
 باشد با ملائم است یک سینه کجنگ قدری تر که دو بد بد
 چون دو سه پنجاه کند و صاف است یک کجنگ بد بد و
 یک نیم کجنگ دید اگر جالوز قوت دار و اندرون صاف
 نیست یک دو قطره در حلق جالوز چکانه بعد یک کمری
 سینه کجنگ بد بد بعد از چهار کمری سینه بد بد ^{قیاس}
 عمل میگرد باشد و سنگتاب است مویا و برابر و این
 مویک و زعفران برابر مویک و مشک نیم تخم و زنبیل
 نیم تخم پیزهوتی برابر مویک و قرنفل یک عدد و اجوا ^{بین}

سخت دانه کونگر بر ابر مخور هم را گرفته در یک سترای بولی
اوم شش سخت ساله همانقدر آب اندازد اگر اندک آب
کم باشد ریاده سنه ملایم میشود که قطره در مطلق جانوز چکانند
اگر ملاحظه باشد سینه کنگت ترکی برده و طریق ساختن این
است در ظرف یکا با پاچک و سینه یک جو شش و ده بعد
فرو و آوروه و داما انداخته چون سرد شده سخت پاره
سفال بودراتش سرزح عموذو یکیک در آن اندازد تا
سنگد از سته اگر مکرر دانه کند تند و قوی میشود صاف
کرده بجانوز برده **نور عدیک** و این سنگتاب جهت طلال چشم
و سیاه چشم معینه است بعد از هر جانوز برده حضور صاحب است
باشند اگر ازین دوا ما بهم نرسد مصالقه بیزت و آن

روز طمیح صبح و شام آب تر کرده و به فصله کاله داوون ^{صدا بد اکتبه}
 این را حق تعالی به جهت حیات نجیسه باشت به بنده را خود
 یاد داده و بنحس کلال چشم و سیاه چشم معینه است از
 اوستاد باید دید که چه وقت کاله را باید داد و که تکیه کالی
 بسیار نازک دارد و بنوشتن راست بی این تعینکه میر
 شکار لوقت جوانه داد و صفت کاله آنست که هر روز
 باشته نازکی پیدا میکند زیر شکاری نمود که درین دو سه
 مرتبه که کاله داده چه چیز نادر باشته کم و زیاد شده
 آنچه زیاده میشود خون و گوشت و استهنا و تنذر است
 و آنچه بر طرف میشود عرق لاغری که با او گوشت ^{بعضی} و بر
 و امراض العرض و در هفته دو مرتبه کاله بی باید داد که ^{همیشه}

جانور تند است و در این بستکار باشد چون جانور کوه است
 کماله گرفت از سر مایه قدر شش شکار جزو فلان غنیمت شود روز
 بروز ابدار و حادق و خوش و باندک از روز بون
 نمیشود و باشد و غیره جانور کوه است کماله گرفت فریب
 و کوه است از سینه بلندی شود یا از مویا است این قسم
 جانور چاق و فریب میشود قدر که جانور قوت دار و میر شکار
 میدانست و مشتق و اکنذ است بکار بدت برسد باشد
 و غیره جانور می یابد و مخلوط میشود چون در شکار سینه
 را الف کرده دید که استخوان سینه پور کوه است سینه
 است و کوه است سبزی مایل است و باشد سبکی است
 تیار شده و اندک از دانست تیار شده است اگر جانور

طوم

طعم خورد در روز که او ایند باکست البته نیا سبب نیست چیزی
 در طعم افتاده باشد طعم خوشش نکرد و دست کرده
 بعد کمال بدید و رتق بر او بر نخورد و دو سه روز طعم در است
 کند که نقل با لب سینه نشود و بیماری ریه زیاد نکند
 باز با صلاح او روغن مشق می شود و نیم هلاک است
 و این کمال چیز جمع جالوزان مجرب است و جهت مرض
 نافع و میرستگار و هیوستاک قدر کمال صدی اند باید که در
 عمل کردن تفاوت نکند اگر جالوز تیره و رتقی طعم کرده
 و این قدر کم قوت است که دل کنجشک معضم نمیتواند کرد
 یا مطلق میل نمیکند جالوز را در دست گرفته و حسب بقدر
 بسته بر باشد بدید هم برین قیاس بدیکر جالوزان

بدیه اما اول یک دو قطر و باب سین کرم در حلق حکایت بعد
حب و بد و دو سه قطر و اب بالا بی حب چکانه که از کلو
فرورود و چون درون جانوز جملد کرد و چند نیز که در صاف
شد و هر قدر اب بخورد بدیه یک یار که اب بسیار
که در سببم کردن عاجز خواهد شد چون که سببم که در اندرون
را حب خوب است باز جانوز میل اب کرد سینه کجاست
مالیه در اب که رنگ خون بگرد و پیش جانوز گذارد
که بخورد چون اب سببم کرد و دو سه پنجاه موق و دیگر
در یافت که اگر سینه کجاست دیگر مالیه بدیه سببم خواهد کرد
والا اگر بار میل اب کرد اب صاف و به طوموش درون
اونی است اگر طوموش سببم نیز سببم یک ران کجاست

بدید چون سهم کرد و وقت دیگر و در آن بدید تا که طعم
 برسد و جانوز از نیک طعم نمی میرود و از بسیار ریه
 در این طعم همی میرود و عد یک قتلا اگر با یاران بخت
ستود و د ا به بنیم که ا م جانوز خوب گیرید چ بکنید
طعم سه پیر قتلا که بخت بدید سه چهار گیرید شب
مانند که سر تیکان از ین کال بقدر نخود در نعم بدید هر شکار
میرود طعم اول روز کم دید و یک پیر روز مانند کال داد
بشکار رود از روز نای دیگر خوب گیرید خواهد
کرد میر شکار ال لازم است که همی از طعم جانوز خوار
باشد که طعم چ چه وقت میرود طعم سه بهر چه وقت
میرود وقت ممناد میرود ب دیانه اگر لوفت ممناد میرود

صاف آورده بهتر و الا طعم وقت طعم در سه پهن
که از طعم و پنجه جالبوز با جز باشد و کمال این است
مویا بیست سه مات مشک تیج مانسه پیر نهوتی دوش
میچک مانسه رعفران دو مانسه زنجبیل مانسه نبات
نیم توپه اگر مدام دیده نبات و زنجبیل داخل نماید و دیگر میل
کنند الوقت نبات و زنجبیل داخل کند و آلا برای آشتیا
و حر لیس شدن شکر حاجت نیت به نبات و زنجبیل
و کاله پهن را گویند **مفضل در صاف کردن با نبات**
چوز را صاف کردن احتیاج نیست مگر هوا گرم باشد
بسیار فر به باشد اما چون باشد و در جالبوز ها از کز
بردارد چند روز در کزیز خانه آب به طعم بد به بعد چند روز

طعم

دستگیر

دستکته کرده چون ملائم شود صاف نماید صبا و از
 طیش تپه جالوز سیاه شود که جالوز ضایع نشود
 و وقت صاف با احتیاط کند آب شیر کرم کرم چند
 قطره دهد که پرمایه ریز کلوپس جالوز مالد لعنه نمک داده
 دو سه قطره آب دهد لعنه مصری داده چند قطره
 آب دهد که پرمایه ریز کلو و کنر بشود و صاف است
 نبات و نمک است واجب بطریق مرقوم راست نماید
 که اول مصری ساینده و پنجه باب حب سینه در پاره
 سخت به سینه کوی می بندد و سبب داشته است صبح و بعد
 و با سینه را بعد با دوام و نمک برابر و دو نخ و آقا وزن
 تریقی و با سینه و طعم دار است نیز چون یک پاره روز

بر آنکه اندرون جالوز صاف شود لبتدرست

در آب تنگ کرده بدید چنانچه در صفت کار طعمه دار است

نوشته است که گاه باشد که جالوز کشته پیچیده می اندازد

و اگر جالوز بسیار فریب و بد فعل صاف کردن حکم می شمارد

یعنی آید باین قسم صاف کند بسیار در دست ملک

وز بخیل و میچک محذره اینها بر آید حسب بند و اما بجای است

در حسب بدید **نوع دیگر** نباتات ساینده مانند کرم حسب

و این هم خوب است نباتات را ریزه کرده قهتر و پوست

مالیش داده و هر که کنار ریزه نیز نبات است که اندرون

جالوز نیکی تر است خواه حسب بند و هر دو روش اولی

است و اگر باشد باید جالوز که از طعمه حوزون یا نگاه و طعمه

نکند

کنند کفنه خور و پیکر داند بهین قسم صاف کنند چون میل با
 کنند تا بهمان قسم آب دیده و طعم دار به کنند چنانچه در
 آب کاله و اودن نوشتند **فصل در تلخی اهد حاجی ترخان**
 در باز نامه خود مینویسد که فیتله و اودن هم هر یک قند است
 اگر نیک تر اندن بابت مک برابر بریده اگر قوی تر اند
 و وجه نبات و پیاز و ساسین را از باغی کلان تر بود
 شفقار و غریبه و چرنج از چار مغز که تر به بابت و ترغی
 صبح داده سابقه مکس نماید هر خلیط که خواهد بود انداخت
 لعنه آب صاف سببش بگذارد هر چه باقی خواهد ماند
 خواهد انداخت بعد خون مرع و دل و جگر و تلخی نیک
 زان سیر کند چنانچه صاف نمایند **فصل در تلخی باغ**

خواهد

و سجد سمرقندی در باز نامه ما، خود می نویسند که تلخ البته بدیه
 خاصیت تلخ بسیار نوشته اند **نوع دیگر ایضا** احمد حاجی ترخان
 نیز می نویسد که بعضی باز عینکوت و تخم مویزه یا موری که در دیوار
 می بابت ریخته کنجگت و نبات و ملک همه را بر بیان کرده
 برابر با این کیفیت رانده اند اما در این اول بهتر گفته اند و
 و باز را البته گفته و به ششمار و چرخ از تلخ و بعضی ششمار
 از خیتله میدهند و بعضی از استخوان که نور او سرد و عطیته
 از گرد و خاک و باز سردی گرفته شده بعضی ما دانسته
 این هم درم گویند اما باید که فرق در وجه و در فیکه و مانع بکنند
 اگر نفس رزون از کفیکه و مانع است پیش از طعم صبح عطیته
 دهد و چون آب از بینی بر آید و از عطیته رزون جانورمانه

عطیته

عطیته

بازو

بازو یا دم کو سفند کب پائی جالوز بدید تا بکنند شمول
 شود آنچه الایش در دمان است براید لوجه کبیر کند
 اما لغوت کنند نیسه و دمان جالوز صاف میشود
 به احتیاط بریاید اگر خواهد که مرتبه دوم این عمل نماید
 و در روز در میان داده روز سیوم بکنند و کفتیکه دمان
 اگر دبا باشد آب و روغن گرفت در سوران نیسه
 جالوز تلف کرده و دو سه مرتبه این عمل یک روز در میان
 کند کفتیکه دمان را هر طرف میسازد اگر کفتیکه قویست
 باشد نیز تریه رو داین است اول خلقل کرد با آب ساینده
 از پارچه گذراند جالوز را قباچه نموده در سینه انداختند
 بر دست بستند همه را همین طور که ترتیب است

کک سپید نیز همین حکم دارد و دیگر کوتیته عوز و در دست

مالیه **شیره** او بچکانند **الغیا** نو **عدیکر** برک درخت

نیت همین حکم دارد و **الغیا** نو **عدیکر** روغز بادام همین

حکم دارد اما **عدیکر** صباغ اب کرم در دهن و در

جانور لفت کند نو **عدیکر** **الغیا** بر نخ خیر چره در اب

پاک کرده در پیچ جانور چکانند لیکن بسیار بر قوت است

الغیا در انگوزه مذکور تر کرده بچکانند **الغیا** در باز نامه

مذکور است که اموی است بچکانند نو **عدیکر** **الغیا** شیره

خنظل بچکانند **الغیا** بود نه صحرا ای و کوتیته که در دست

بلخ خشک نموده باب سائیده بچکانند **الغیا** برک

بیل بچکانند **الغیا** برک بندی کاس اگر سبز باشد

بلت

بدست مالیه بچکانند ورنه اگر خشک بابت در آب
 تر کرده چکانند لیکن این هم پرزور است ^{عبد} الفنا
 اگر دماغ جالوز بسیار گرفته و بیخ وجه که فیما بر طرف
 کینست و این قسم کند که عذر را ببول اوم تر کرده و بر فرق
 سر جالوز بگذارد و چند کلون در آتش کرده یک یک
 بر آن نگاه دارد و که حرارت آن در غمز و دماغ
 رانند و اگر اندکی از لطف بسوزد و بد نسبت بعد
 دو سه روز روغ بادام درینیه چکانند و بسیار و دیگر
 ازین عطیات بدیه الفنا اما ریفیع الدین محمد در باب ^{نامه}
 نیوی که رزقینج سرن و پوزنه و شیشه را نرم بسازد
 و در بول شتر اعزانیله تر که نگاه دارد و خشک کند

دو باره کند قویست ترمی شود الغرض خست نموده
دقت احتیاج بقدر نیم درم بر آتش بند بعد بر سر
میل این برداشته پیش و مانع جابوزیرد که دو ^{آن}
بر مانع نبرد **الفیاض** یک سرف سیاه و
پودینه و شیشه هر دو ساییده تا بلج کاوا مجتبه بنشیند
چکانند اگر ملو ملنگ باشد بهتر بود او ستادینی لوبد
که هر روز علاج شیل در تیل نکند که صرع پیدا کند
یک روز عمل نمایند **الفیاض** اما بعد از هر دو همیشه
و مانع جابوزیرد و غنغ بادام با روغن کل یا روغن
کدو درین یکی دو قطره چکانند که در و مانع سوزش
نشود **الفیاض** اگر بسبب علامت که در موه مانده باشد

نفل سینه و هزار اسپند نرم ساییده در وقت
باشند و ام کویت تلخ منم ساخته و برین چکانند



ن
بسیار اگر در کویر و مانع عبادت یافت باشد به مانع
نمانند اگر تینک لطف است طعمه را آنک محمود در شیرین

دو باره که قیامت بر تو کشید
وقت ایمنان بگذرد و در آن روز
بیل این برود است پس بگویند
بر آن روز **بیت** است که
پودند و شیشه در آن است
بگفتند که آن ملک است
که روز آن شیشه در آن است
یک روز علی فایده است
و مانع جانور در آن است
که در این یک روز
نشود **بیت** اگر کسی

فلفل سفید و هزار اسپند نرم ساینده در روغن
 باشت و ام کویت تلخ ضم سافه و ربنه چکانند



الفیاء اگر در کوثر و مانع عباد گرفت باشت بد مانع
 نمایند اگر تنگی نفس است طعمه را سنگ معوده در شیر بزتر

کرده بدید **الف** **نوع دیگر** بروم طوتنک کرده با شیر در
 کوارتر کرده بدید اگر سبب جانوز جراثمت شده و است
 لیکن البوسیا و ربا ز نامه خود می نویسد اگر در مان جانوز
 با چوچه در دست نشود به پلک که فرق جانوز به تراست
 که مغز جانوز نموده و در شود لعنه موم سفید و چریا بنز فالد
 مرهم ساخته بر جراثمت نهند که روز پانزدهم چرک در زرد
 بروی لعنه بکنند و طوم کورت کجک دهد و کایه در تیغی
 بقدر بسته دهد او یه است **نوع دیگر الف** در وضع
 سفید است و پره که در چشم کلال چشم یا سیاه چشم
 شود اول چند روز فلان شبند که با سیه گویند در
 چشم جانوز بهترین صغ تعف کند لعنه نمک لاهور سیه سینه

از زبان

پاشند

بر زبان گرفته پرده چشم یا کل چشم باشد ^{صید}
 صباغ چنین کنند **نوع دیگر** ایضا این است چنانچه
 دخته کبری و خرمره زرد هر سه در کلاب ساینده
 روز در چشم جا نوز کنند چند دفع تا سفت یا کم زیاده
 به شود **ایضا** از مهربان جها نیکر قلی بیک است برای
 سیاه چشم آب برک سرس تازه بتازه درین مالیده
 گرفته صید و تمام چشم کنند **نوع دیگر** ایضا از مهربان
 نوز علی بیک هر روز خرگوش تازه او زده این
 میگرد باشد تا به شود کلاب است از هر دو که اندک تفع
 بکنند آنرا لواتر بعمل آرد **ایضا** **نوع دیگر** ابو علی منویس
 که ملک سنگ نبات تخم ارجه که طفل شیرخواره هم را

خاک از او در چشم جا بوز آفت زنده در افتاب دارد
 در باز نامه بنظر الله که بنات و مسک و کافور و سبت بیا
 کوفته و ز طرف چینی با یکبارست تر کرده صبح چشم بکشد
 سه روز تو اتر کند و از کرد و عنبر سه روز احتیاط کند
 یا طعم چهار پارچه بدند **اینها نو عدیکر احد حاجی ترخان می**
 نویسد که چون در چشم پرده ظاهر شود ابتدا آنکست
 تیغی ز کمال یا ننگ کوفته در آب تر کرده سبت بدارد و
 صبح آب صاف نموده در چشم جا بوز برینزد تا بپوشد
 و سوت بر آتش نهند خوب بسوزند و کوفته یا آب
 در حنت چاکسوتر کرده یک شبانه روز گذاشته
 در چشم جا بوز بپاشد اگر قنواتر آن پرده راز به خشک بر دارد

باید نمود

تا پسته شود پوست برایش نهند خوب سوزن شود
 گفته باب درخت چاکسو تر کرده یک شبانه روز گذاشته
 در چشم جا لوز پاستد اگر متواتر آن پرده را بچمک
 بر دارد تا پسته درین باب دو مطلب است **الف**
عبارت در پر کردن اگر فرمای است اندک لاغر
 کند و اگر لاغر است غذا غلیظ دهد و اندرون جا
 را به کیمیا پاک کند و طریق شناختن ^{صفت} زشتی
 باید طبق پیر آب تر کرده بمکشد را در آب اندازد آنچه
 برود آب دور نماید و آنچه آلاشت آن نشیند
 آنرا نیز دور کند هر چه خالص بر آید گرفته باز در آب
 انداخته سهین قسم دوست باریستند صاف نموده

در سایه خشک کرده بدار و در قدری کف دست
گرفته بعد از آنه مومک آب لیمون کاغذ بی باب
و این انداخته بموک کار دولت کند که مایل بسینه
شده **ایضا** بعد از آنه مومک بآب است و بعد بعد چالوز
در قهوه کورت بدید چون پنجم کرد قدری طعم دهد
بعد از یک روز اندک نبات و مشک هر روز است
روز بدید اگر از خارزه بوقلمون که در هند است که کت
گرفته هر دم و خارزه پنهان کرده بخالوز بدید در میان
دو روز داده این عمل کند تا بهت مرتبه محراب است
و این معتر است که پیر کردن باشد و می ماند از
برایت شاه محراب مبارک و زید الطیبی گوشت

شتر هر روز یک وقت بدید و یک طوم جانور پذیرد و بد
الف از میان مبارک از جرباست شتر مبارک چهند
 باز و جره سیما بقدر یک سرنج سه حصه کند روز
 اول بیک حصه بدید چنده باشد طوم واریه لازم است
 طوم واریه موافق بکند خواه در کر نر غر کر نیز این عمل
 میکرده باشد گرم سفید که پاره بسیار دارد و در بند
 که به کوبند پست و بنج مانده یا نیم پا و پروغرز و
 بریان کرده چون سرنج شتر و غصاف کرده
 بد آرد و در کر نیز بقدر هر جانور بدید **الف** و در وضع کور بر
 کرون چون بنج پرنده باشد بر خانه را کا وید بنج پرنده
 مانده باشد بکند و پر سبزک بجایش مخلات بعد شتر

روز چلغوزه ترا شیده مردار سنگ سائیده و مرهم کرده
با چلغوزه سجید القدر که در پیرخانه در ایه عوبه پیر سنگ
و در کرده چلغوزه ند کور بگذارد و دست بکنند امینا نوع
و بگراند حای ترخان می نوب که موم سفید و رزق منج
و نوشت و در فضل کرده سور ا کوفته بار روغ موم مرهم کرده
فیتله مکمل ساخته در سور آن چکاند و می نوب که اگر
شکسته باشد و ببیند مانند نی اندازد و مکس غشک بکوت
بر روغ سیاه دانه کوفته اطراف پیر شکسته کماله پیر
از سر خواهد بر آورد در باز نام به نظر آید که بر خاک
بسوزن حوال دوز یا حیتان بگارد و پیر آورده
سفید و روغ که از کرده در سور آن چکاند و نی کوب

بسیار

میسازد تا روز این عمل کند آن سوران پاک نموده
 عک روی و مغز شفتالو بگوید هم آمیخته در آن سوران
 بگذارد تا سه روز **ایضا** **نوع دیگر** در وقت بیاد و اما
 پاء جالوزان در بنبات چهار وضع است اول در شب
 که عقیق ماکویند این بسیار بولون است باید که در اوایل
 شرف عرض علاج باید کرد اول ناقص مجزوه پایی باشد
 و باید برید هر علاج که باشد بگذرد اما خون بسیار باید که
 زهره زنی اگر خون نه ایستد باید که سنگ جراحیست به بند و
 چون بالیستد اگر اما سنگ زنیست رسیدن شده باشد
 سرناخن برود بشتر بلکه بسیار است اما سنگ **ایضا** **نوع دیگر**
 چوب و سیاهی و اینون و سنگ تلخ همه را در بول او کم کرد

غیر نخوده در پایت به بند و روز سیوم واکند درین سه
 روز بول اوم تر کرده باشد و پارچه چنان بچسبید همان
 به بند و اگر نفع بیند موافق کند **الصا** در غنغ جلیات و صبر
 و نیله تهنه و بیک ساینه با مغز انجونه در پایت جانور بند
 یک روز در میان تازه بتازه به بند تا به ششم **الصا** اطه
 و هوایه که در زوچ و مویه هم راساینه و بول اوم تر کرده به بند
 بعد از روز واکند چنانچه گذشت بیک روز چوب انجون ببول اوم
 ساینه لعل از **الصا** چون جانور در که بز باشد نتواند او را
 صدمت گرفتن و در البتن باید بدین طریق عمل نماید که چوب
 بید ایخرا از در میان خلیه کرده و خطیله پارچه که دو انوشته
 خواهد شد بر کرده بر چوب مذکور به بند و که جانور شب و روز

بر آن خرطیة بخر اعنت نشیند هر روز دوسه مرتبه یا بول تر کرده با
 تاب شود و ای نه کور این است ملک ستم ایضون سچی و هوان
 خالک بکده ان که در آنش بسیار سوخته باشد خوب ساینده
 خرطیة کرده موافق مرقوم عمل نماید **ایضا** سچی که روزی هر روز
 و هوانیست ملک شور ایضون به بول اوم ساینده در پا جا لوز
 به بندد **ایضا** برای تپله داماس و لوبده روز و اکثروا
 در بول تر کرده باشد **ایضا** جهمه اما س و قورم می چسپانند لیکن
 از تبریدن از هم معین تر است و آن دوانا بسیار مجرب است
ایضا اما احد حاجی ترخان می نویسد که اما س از طپیدن بسیار
 یا از تلوک فر به بر می آرند و زرد آب جمع می شود و علاج
 که اول از سر ناخن خور و خون بکشد و چنانچه ترقیم یافته بود

خون کشتن اگر به شش زد و خوب و کل سرن هم را بگوید و بدستور
مرقوم به سبب ذنابیه و هم و نیز او را است **ایضا** دیگر کلون و کلان
و تک و آب کشتن هم را بگوید بدستور به بند و **ایضا** و پند و اندیشه
و ایسی پنجال کبوتر و سفینه تخم مرغ کوفته سه روز تازه تیاره
به بند و به شش **ایضا** در باز نام مینویسد کتیه و اما س باره
و سفینه تخم مرغ در پیاله نقره لست کند چنانچه گفت کند ران و چنان
هم بخیز کرده بیای جابوز به بند و تا به شش **ایضا** و وقوسیتیه
چنجل جابوز که مردم آنرا ابله گویند لحنی صید کلان را نتواند نگاه
داشت از تجربیات ناماست در الفهر مرزا محمد رضا است
که خوب بیدار بخیز را بجا و دو سوزان کند و در آتش نرم
گرم کند و این خون مهربی و تک و مرغ هم را اصلاح کرده

چوب

بر چوب جابوزرانتانده اما چوب بسیار کند نبات چنان
 نبات که جابوزر بلا عظم بر آن کشند و شستن چوب با
 بقوت بکبر و **الف** کلونج در آنست از ترس سوزن کرده و کند
 در آب تر کرده بر آن کلونج گذاشته جابوزر بر آن کلونج
 گذاشته جابوزر بر آن بنبت اندک روز در میان این
 نهاد کنند نبات ناموت باز شسته چکل بر طرف
 شود صید را محکم خواهد گرفت برای همین جابوزر را بر صید
 روزی پیرانند **الف** احمد حاجی **ص** موخان نوشته که اگر
 چکل جابوزر سرت شده با سنت از بسیار طپیدن آن
 در کها و شقی است **ص** میشود در روز و شب عیب میشود اما
 بسیار ب غلبه خون میشود روز و علان کند و الا لا و است

نماید ووز جا لوز را بنشد روز سیوم ناخن کناریست
 به برود خون کشد **الفنا** که سمانی بر می نولسید که از
 سر زالودرون رویه خون بگیرد و سفید کند **الفنا**
 نوزعد یکر فتویب که سیر و تلخی کا ووز زو جوب با پیاز
 فغز هم را یکجا در قدری نمک خنم کرده به بند و نوبه یک
 سبانه روز تر کشاید و باز به بند و سهار این عمل کنند
فصل در دفعه فرجه و راه و پایی با نوز و یک چشم باشد
 باید اول آن منهنه آن منهنه تراشت که خون بر آید
 ماو شیر درخت انجیر بر آن باله و کاغذ بر آن بچد یک روز
 در میان چنان کند تا به شعله اگر منهنه نوز و یک چشم باشد
 احتیاط نماید که در چشم شیر نوز **الفنا** تخم انیسون در بول اوم تر

+

کرده در ظرف یکجا کرده سرت و یک روز زیر خاک بد از ^{لحمه}
 بر آورده تخم مذکور باز در بول تر کرده ساینده هر روز ^{مقاله}
 که ناپه شود **ایضا** ^ط و سبزی دیگر و روغن و سبزی و ^{جوب} اینون در روز
 بر سر ^{دارد} مقاله در بول آدم بساید اگر نزدیک چشم بر سر ^{جوب}
 گفته انجا ^{مصلح} مقاله که در روز چشم سز و فصل ایله رانماست کند
 در دم و گرد ایندن طعم سوت و جهت دارد اول در دم ^{الک}
 دم از سر و یه و باد یه و بلغم از عنبر او و شود چون ^{دم}
 پیدا میشود روز شیره ماده کاو قدری بعد از آن آب
 یکجا کرده برابر بخود نبات اندازد و طعم صبح و تمام تر کرده ^{بدر}
 در روز چهارم بعد نیم ارزن اینون در تو گوشت ^{بجیده}
 بدید و یک نگاه دارد و لحمه قدری دهد اگر در فواول

پر باشد بهتر و الا تقویت بسیار خواهد شد همین دستور
 سه مرتبه باین عمل میشود **الفنا** اول مویایی را برابر زن
 بدیده طعم در شیر بزین پس در آن تر کرده بدیده بعد سه روز
 در آب گوشت تر کرده بدیده بعد یک هفته سه روز کونج و غنچه
 و آدم هر جا بوز را داغ کند چنانچه در باب عطیات مذکور
 شد **الفنا** قیسی در آب تر کرده طعم هر دو وقت تر کرده
الفنا فندق دول فاخته در هم کرده بدیده اگر آن در آب
 تر کرده گوشت این دو در آن تر کرد یک ساعت بدارد که خوب
 بکشد سه روز بوز انداخته **الفنا** مویایی روغن سوسن
 در گوشت جابوز بچکانه **الفنا** موی میان نیشانیه بالا
 نیشانیه جابوز لکانه داغ نماید **الفنا** پاره در شیر کاه

دگر

و ملک داب تر کرده خشک نماید و فینکد ساضه پیتا نیه جانور
 دانه کدز بحر به است **الباب** انکوزه در نحو داب است ^{لغز}
 به به هر گونه عیله که باشد و فو شود و این علاج و فو صرع
 هر کی را گویند بحر است **و عدیک** اگر دم از بلغم بابت علاقت
 او آنگه چون داکنه لعاب و همین ماند ابریشم نار نماید این ^{علت}
 در زمستان بسیار می شود و علاج او این است از بخیل نوساد و صبر
 اول زنبه کا و اسر کین سگ که سفید یا و شیر زن و دختر دار
 چون نموده بر ابروانه شستف حب بهتر روز اول حب در لغز
 روز دیگر حب بدید همین قسم بگیرد و در میان بدید هر یک
 حب یا و کبذ تا دوازده حب برسند بعد کورت سگ بچها
 سه روز بدید بار و نم بگذرد و اگر بچها است شده کورت خرس

بهر کف

باشکرف بید **الصبا** گوشت سینه گنجک بر رفته ماده کاه
 ایخته لقمه بید و در افتاب یا خانه گرم بند و پیشین جالوزاب
 بپزند چون تپه کند بپزند شش قطره بیشتر نموده سنگدان کرده باشد
 مخلوق بچکاند روز دیگر گوشت کبوتر یا کبک و بویلیکن به باغضا
 ندارد **الصبا** در زین بقدر و کز طول و عرض و نیم عمیق حفر کرد
 آتش کند که سوزش شود آتش دور کرده شراب آب کوریت
 و حشت خام در آن بند و جالوزاب آن حشت بنیت از خون
 نینس جالوزاب آب جگر بر او روده در خانه گرم بنود و اندکی کوه
 مرزغ شیا بید یک مخته همین علاج کند برای سرد و نغوه
 نیک نافع است **الصبا** نوحه کبوتر بپزند سوزش را سر که
 در کلویش اندازد و کلویش بر او برود صبح از آن گوشت باز را

کند

کند و اگر دانه که در دهان کشیده شکر نیم مثقال سوسان را پس بر این
 کند طفل حوز و سبک اندک **عسل** آنجیر بخوراند نیکویست **شود الصفا**
فصل در فصل بنظر آنکه که لغت تک کرده در شیر انداخته بدید
 و کاپه اندک **عسل** آنجیر بدید در میان سر و بینی جانور دانه کند
 و غده در تک ایب تر کرده بر دمان سینه طبعه کلون یا حیلک در
 کل گرفته و در آتش سرن کرده و دانه کند مضمف می نویسد که هم بسیار
 تجربه کرده ام که **عسل** در دمان با بریزد و خواهد کرد هر خلیط که باشد
 از راه دمان و حلق خواهد بر آید و در گردانیدن و حلق دادن
 و طعم دار است که در بخت کالند کور شد و دمان است خوب
 یعنی مصطکا اسکند زنجبیل الابی کلان میخک پلاستین با سره
 لاکه و رحمت پیل پیر بھوتی و در رخنه مکت مومیا است

هر یک سبت و پنج و ام مرتب سیاه کابهل زعفران هر یک است
وام هم را کوفته بچینه خوب هم بدارد چون صفا شده یا بر ابرو اندازد
مویک و بعد از هر جانور بدید و بالایت صاب چند قطره آب و دید
چون صفا شده بعد از جانور بدید و داشت کونست بدید چنانچه کور
شد آسکنه ز جمل و در فلفل و فلفل کوبیده باریک وزن و اند
موتند حشبت بدید و در آب است را و چون بر میغی شود و اندک از
خورون رک و نیل علامت این بیماری است که چنانچه
میکنند سیاه سبب میگرد و در روزی ~~نوشته~~ باید سفیدان
ز جمل تخم سبک اجوائن نبات هم کوفته و بچینه با پارچه کونست
مالیده بدید اما اول دو روز گذارسته نگاه دارد بعد دو
مذکور بدید **الف** کلون در آتش سوخته در آب است کونست ^{از آن}

دیگر

قران

ترک و خوردن نهایت مفید است **ایضا** شراب کهنه را جویند
مدرسه اینها ترش انداخته باز جوشاند اگر نارشترین همیشه

از طعم قدسیه از ویان جانور بدید بسیار فایده دارد **فصل**

در خوردن گوشت مخالف اگر کسی استخوان مخالف خوردن

زبون و خشک میکند و از میوه رو بخورد اگر علان نکند زبون

معالیست این دو انداز بخیل سفند ان اجواب سبزه و این

هم نمک کوفته باروغ بادام تر کرده بگوشت مرع بچسباند

بگوشت یا موش سه روز بدید نفع کار بیند **ایضا** دیگر کاله

گوشت کوسفند بروغن چار مغز باز غرضم که بدید لیلیه زرد

گوشت او و در ده سینه بروغن با سببین بیامیزد و در

جانور بریزد بقدر نیم ماسته صبر در ماضی گوشت بدید چون چینه

کند سیر کند از خواب بهتر و الا میخک بدهد در شیر زن است
در لغت سه مرتبه بدهد و طبع کجک و قتل آن بدهد اگر باند بهم وجه
علائق نمی ستود سه روز طعم یا مسکه بدهد یا مغز قلم چایام روز چنانچه
مخوف دو در آن بر دست نشاند بخرب است و در شکم جا نوز
نام سرد را چونیکه میگویند در لغت کوت اندیکه کجک بدهد و بر قدر
آب بخورد بهتر است گرم دفع می شود چون اندرون جا نوز صاف
شد و اگر کسند تنگ کرده دم آب انداخته بدهد اگر دل کوسند
بنام شد دل به بینج انار ترش کوفته بقدر بادام به بایست بدهد
و بالاء آن مصریه دهد چنانچه صاف میکند دفع تمام بیند انار تر
کوفته آب انار را بپوشاند و طعم ترکان بدهد ششم حقیقه پلاسین
کوفته در طعم به بایست بدهد هر سه سوخته را با لیمو کام ایخته تا سه روز

سینه

سیند باز جالد دل کوسفند در آب انار ترش تم کرده بدهد آب جوشانده
 اکثر علت بارانافع است اگر در سینه کبیا طعم در آب انار تر کرده باز را ^{بدهد}
 فواید دارد و **فصل در کماز و کیه** در دفعه زهر باد نشانی او است که
 در چشم جانور کف نشود و گاه نر و یک چشم و مانع اما شش
 شود باید که شیر زن و دختر دار و در کمال بماند گفته سهر لیکت
 زنگار خورده القدر حل نماید که سیاه و انبه یا کبود شود و نذر در چشم
 جانور بد به پیش از طعم داده بگذارد که جانور چشمها خود را
 مالد چون از چشم مالیدن قرار گیرد و طعم بد به تر یا یک فاروق برابر
 خردل و روز در میان ^{دانش} باید بدست و وضع نافع است نیز آن
 در زهره خرست که ده بگذارد و چون خشک شود برابر یک میخک
 باشد را هر روز تا یک سفته بدهد اگر در او ایل آن بر میرشکال

معلوم شود باید که فلفل و راز ساینده در چشم جالوز بدهد **الف**
نوع دیگر در دعوای مار زوکیه و باقی امراض با که باشد را در سرما
 کاه کوزه با شکر مرض از بدن بهر سرد زمین را بعد و در کوزه
 و عرض و نیم گرم عین حقیر کند با شکر سوزن کند و کون خشک
 در آن حقیر کند و شراب انکور یا بول اوم بیات چون بخار
 کم شود جالوز بر کون بنفشه قیاحه کرده و نیم جالوز بغیر با شکر
 دیگر نیکو است اندر ترف التشنج چون خوک شود بر آورده
 در جره گرم به بندن تا پنج روز طوک کوشت مرنع با کون بدهد اگر
 مرض باقی مانده یا باز همین عمل کند **مفضل** در سرما زوکی در
 روزیکه چرن نشاز او است که در ایم از چشمها آب می رود و پیر
 زا کوا کون میدارد و پنجال سفید یا رزوکند و در انداختن

میتواند

گیتواند که باید که در زمان بچه کبوتر نثراب بریزد که بیست
 شود پیش جمنع اندازد که مراد دل مجوز و شمش اصناف و غل
 و بادیان و تخم بنک و زعفران وزن برابر کوفته پیش از طعم
 بقدر بادام بدهد و گوشت کبوتر یا گنجک یا رسیت باید پودینه
 و تخم بنک اجزای کوفته بقدر یک و نیم بادام یا گوشت بدهد
الفصل در زود فوسر مارو کی عود صیقل زنجبیل عقرونه خندان
 دانه سفید کوفته بر روغن به آب صم کرده بکند اردا و در صحرای
 صید بگیر اند گوشت و خون با هم راه این محجور اندوز
 خانه بگوشت کبوتر بدهد **فصل** در مع با منوس بند من بیخ
 باز صم و ایم و در سر ما سکار میکروم آزان جمله یک بازا
 گوشت سکنجید اوم آن با زنده ماند و چهار مار و کبوتر بزند

معلوم شد که گوشت سگ چنانست معین است **البصا** انگوزه بقدر
 هر جایوز بد بد در لقمه بد به بسیار فائده وار و جانور که ماسخونه باشد
 علامت او آنست که پرماتر و لویه و بسیار میل کند باطمینان او شیر کا و هر روز
 کرده بد به اگر به شود بهتر و الا با دام یک سیر تخم بنک بکیا و کوفته
 بر آتش نهند که روغ بر آید گرفته کم هر روز بقدر هر جایوز بد به هر روز
 طعم و بیکر کافور و ریوند چغندر سسرنج برابر بخورد یک معده هر روز
 ماسته ندهد **نوع دیگر** کافور قسط برابر بخورد بسیار و سه روز بد به
البصا دیگر در کبازو یک چرنغ فیولیند علامت او آنست
 بر آب میل بسیار کند و کم عوز و لب با پسته بسیار کند باید که مویز
 سسرنج و در پسته کوفته در آب تر کرده طعم تر کن بد به **نوع دیگر**
 مسکه تر بچین آب آنرا ترشش قدر با دام هر صبح بد به **البصا** دیگر

آب کستورن طعمی تر کرده بدهد در آب یک طعمی تر کرده بدهد **ایضا** باز
 از کمر زایل نشود **صل در لغوه** چون مرض لقمه ظاهر شود کورت مار
 و مان باز بجمل کوفته پنجه برابرش حبس شده با رابده در زهر **مستان**
 یک روز در میان در میان دو روز در میان تا بشود **باب**
کلی باشد نشان کلج ناسته است که هم وقت جرم میکنند
 گاه لعاب دهن ظاهر شود در پریدن خوب بخورد و به طلب نکند
 و طعم هر دیر بتلیل برود هر روز بر وزلاغ شود **ایضا** باید کلفند
 پیش از طعم بدید بقدری و سیر کنند با دیان روی و سیر
 اجزاین وز بجمل و سفید و کل رز و کوفته با متک برابر با دام
 بسته پیش از طعم و در حبس روز بدهد **ایضا** نوزید بکر صندل در
 ساییده تخم کل سرن و تخم بک و کل ایی با سیب یا ترنج

اینجند بر ابر بادام حب ستره روز پیش از طلوع یک حب بدید
 اگر بزبان و دمان باشد اما **نوع دیگر** یکی که زبیر زبان ابلت به قدر
 حون بگردیشود **نوع دیگر** حنا و گل سرنج چهلان کوفته و پنجه
 عسکه کاو بر ابر بادام سه روز باشد را بدید بشود **فصل در**
خود پر جو و شوره یابی انجا بقراض ببرد و خنظل سیاه و از آنکه
 انجا بمالد بشود **ایضا** زهره کاو و سرکه و بول اوم بهم آمیخته
 بشود دیگر کوبه اریغنی و خنخاش و مویرد زنگار و لوت
 در زو چوب روغ زرد مرهم کردی که در ناله های نمودار
 حون از بگردانجا بمالد و آن مد و پر کوفته و پنجه بر سر جوزه
 پیاسته و اگر زکا و نمک شویبه **نوع دیگر ایضا** اگر شمشیر
 داده بر قدر که گفت کند احتیاط کند که شمشیر سوخته نشود

از بول

و کاو کاو

وگاه گاه برابر باد ام بخا لوز بدید بد معیاد و فویش سدر کم بکود

نوع دیگر الفیاد و انیس که جا لوز خوب بر پروانیزیت ^{بهر کجین}

دو مقال در و یک کل یا سیکل بکوت اند و مقال دار ^{فصل} در ^{نوع}

عدو و بی که در کلوی است می پاستد عود شک را کوفته با

انار ترشش ^{بهر گاه} نیم مقال ^{بهر گاه} امخته برابر باد ام جنبسته بدارو

خواهد بشکار و در یک حب خون و کونت بدید تجربه است ^{الفیاد}

قدیمی آب مغز کجک ز مغز خانه عود خام کوفته بکونت بدید ^{نوع}

دیگر الفیاد اب انارین نیم مقال اب غوره دو مقال ^{نوع} مکن

نیم مقال کشیز شک قدیمی و زعفران و غیر لیگان مقال

کوفته بزوغ اب حب لسته ^{نوع} بدار و دقغه که بدید که زنده بخورند

بهر تجربه خوب از مجرات است **فصل** شاه منصور در باره دار ^{نوع}

روغن

صد اقی کھاگشت چون خاطر در چشم جالوز بماند
برک نگرند سبر بدیت مالیدہ ان چشم جالوز چکاند بہ شود
و اگر ایما ناب از چشم جالوز پرایہ سترہ بر کند کوز چکاند کہ چشم
نخستہ و اگر ایما ناب جالوز پنجاگم کوم عت بسا بکند بطور شیرور
کوز ترا کردہ روز بدیدوم و فوشہ **ایضا** و اگر جالوز انکت
خو زنی کند سترہ میں درخت بر کاغذ چند قطره چکاند بر انکت
نچیدہ شمار کند و رسید کرتن آراز جالوز بمرسد و اگر تیار خا
باشہ نیمہ در مذکور را بر کاغذ چکاند بر سترہ جالوز بہ بندو
بسیار نفع سننور **ایضا** اگر جالوز با ہم حبک کردہ زخی شود باہر چشم
مخروج باشہ در زجھنا سرمہ پر کند و بدوزد و باز دست
بکند بہ شود **نوع دیگر ایضا** اگر ناضح یا بوزدان کہ بہ رشتہ ^{باید}

کویب بدایخیز یا چوب کیز آن هم بر سر چوب درخت
 بدای زخم ناروان کندی که بر چوب بار یک ده از کشت
 سوزن رزم است مانند دهن کندی که در بندیه و ابرو
 راد کندی نامی که در نری ماست از کندی اصدا کندی



کویب بدایخیز یا چوب کیز آن هم بر سر چوب درخت

بیدار ما را از خواب

بیدار ما را از خواب



بیدار ما را از خواب

صدقات کلک نشسته در خواب
برگ لگن سپهر رفته با بیدار
و اگر ایضا تا از چشم بیدار
چشمه در ایضا تا بیدار
کو از نازده مستور و در خواب
و درین کجاست پیوسته در دست
چید شکاک و در خواب
باشند بیدار و در خواب
بیدار و در خواب
عرو و در خواب
کدره است و در خواب

بچوب بید ایخیز یا چوب کینز اگر آن هم برسد چوب درخت
 جای زخم مار اوانع کند طبعی که بر چوب بار یک ده از آتش
 سوخته بر زخم آهسته آهسته اوانع کند کور بندید و ایند گویند
 بر او اگر در ناخن که بر زخمی ماست اثر کند اصلاً اثر نکند



الفیاض اگر سره نبات سفیده همین حکم دارد و نوعه کبریا

اب تراب در تن و لوث در تخم تک روغ کا و امینجه کماله اگر
حوزه کند بابت سیرخت در روغ کرکم کرده حوزده رابروغن
وانع کند حوزه را بجا و داز منقار خون بکرو عدس و کل انار
کماله و وانع نیز زده به شوره و بیکر اگر حوزه بابت پیل کوفته
بر روغ ضم کرده کماله به شوره **الفصل در حوزه** اگر حوزه بابت
لبون چند ان لبون که خون بر آید بسجوع و کل انار کوفته
بناست چند مرتبه کند به شوره **الفصل** تک آب شبنم در
بپاشد روغن خوشبوی در بنه چکانه **الفصل** روز دیگر زود
بر روغن کا و ضم کرده بکوشن چکانه **الفصل** روز دیگر ایون
شتراب حل نموده در بنه چکانه **الفصل** روز دیگر
در چشم پوشیده داشتن علاج است که آب شبنم

در چشم

در چشم جالوز بریز و **نوع دیگر ایضا** و بگردوغز در گوش
 چکاند و بگرد بیهان بگرد و از آتش مسوخته در اندازد که
 عباد او در شتو میدوده بخند مر و در پیرایه و اجاب
 باب ریجان در کشتیز روز صلایه کرده بکندار و بعد
 بر روز و وقت را پنجه در چشم جالوز بچکاند **نوع دیگر**
ایضا و بگرد شکسر چه باب لیون صلایه کرده با دیان
 نزد کشتیز بزینج بنفخستناش کوفته در طرف کلی یا
 سبکی و در چند آب انداخته بگوشاند وزن برابر یک
 فتق حوب بگوشانده صاف کرده و در زمان جالوز
 بچکاند هم حله از دمان بر آید و خلاص شود **ایضا** سیاه
 و تخم بک و پند و اند باروغ ز عمر که ای باشد امین بخو

حوام کپ دروغن رزود و کل سمره گرفته تا نو بار یکسباید
 در دمان جالوز براید به شود **نوع دیگر** نم کل ترب و آب
 ترب و نم زیمان و بادیان و اسپند سبز تلخه مرنع
 وزن برابر باب غوزه بساید و بخت اند قدری شیرین
 و خردار هم در دمان بریزد هر خلیطه که با شد از دماغ
 و چشم براند و اگر این معلان بکند و در چشم جالوز برده
 و دید تا نخورند شود **نوع دیگر** چون پنجال خون امخته کند
 معقد را به کلاب بشوید و سفینه قلعی در معقد جالوز بیاید
ایضا نوع دیگر میخک و عود خام و انبوی شکر سفید بریزد
 ز بخیل و مصطکی بگوید روز یک قتحال تا سه روز بد هر **ایضا**
 چون جالوز خود را بسیار افتند سخت مرض آید دو روز

روغن گل بدهد روز سهوم زبان جالوزد بت گرفته در ^{سورن}
زبان سه قطره آب صبر خشک چکاند **ایضا نوع دیگر چون**
مقعد جالوز قرار آید بروغن رز و الو مقعد جالوز را چرب
کند این مرض از نیکی می شود علامت او آنست که پخال
باریک کند و گوشت نیا استخوان بدید بعد جوزه زلفهار بروغن
پنبه و از خم کرده و غسل بعد تخم کهنک است فم بر و غر زرد
چرب کرده بدید **نوع دیگر چون** سپس در پیر با جالوز ^{سدا}
شده پیل با مرث سر می کرده در بدن و پنج نیز با بیاض
و فغ شده **نوع دیگر** مگس که کبوتر مایمی باشد قتل مگس
سک و مگس در جالوز سر و بدیم را بخوراند **نوع دیگر** جالوز
را در حمام کرده و برده همه سپس ما از حرارت حمام و فغ

وضع شود **ایضا** **نوع دیگر** و فایز سر آدم گرفته در پله پر کن
 و در صبح بر مایه جالوز بیاست و وضع شود **نوع دیگر** **نوع دیگر**
 هندویه سر نه کرده جالوز را بشوید خوب است **نوع دیگر**
 و فو علاج ایگله و هین جالوز یعنی راختن خاستن کوه نیند پارچه
 نوز بر انگشت سجده و رنگ ساینده اندک پارچه مالیده و این
 مایه را پاک کند زنجیل و مرتبه سیاه ساینده مالیده بگرد
 در میان دو سه روز مرتبه کند **نوع دیگر** بروغن کاووز
 و یا سیاه نبات ضم کرده بعد از جالوز در کلونچه کاند و دو سه
 مرتبه شک صاف شود اول که با پس آب نارسیده و
 مالده که از روی وانه، عقیقه و سفیدی زایل شود
 سماک و کل انار کوهی بت میان سر نه کرده بزبان

ماله

ماله که از دو اعل کند **نوع دیگر** زهره ما پیدا کرده بنام
باز یا با است. ماله اگر جایی موزار باشد بنام خراشته
ماله این مرض از چند وجه پیدا میشود اول از بسیار
طییدن و بسیار نشستن و کوهستان زبون خورن
و تلخ صید بخوراند در چارو و پنج جایی ظاهر میشود
نوع دیگر اول در روان در زون کلودر او روه در عقده
و در پای علف انت که انجار الصبا لون است
و مگر با پس آب نارسیده نیک بیاست اگر داند که در
است قبل تخم رزوک کوپت حنا سوخته و نوت در گرفته
نت تر کرده بدارد و آب صاف کونست در آن تر کرده
بدد اگر در پای است دانه کز یا بنوک کار و کاوید بسیار

در وقت بخورد اگر جانور طعم را در اندام بخورد مان نیز یکی

است باید که گوشت موستن و مصطکا بدید تجربه است

نوع دیگر شکر است چه روز یافتن در دروغ گفتن

نافع است **نوع دیگر** شکر است چه روز یافتن در دروغ

گساف درون نافع است زعفران دار چینی منگ

عقربه مینویسند بهوتی مو میایست و سیاه وانه با و یا

ز بجهل اجو این مخراسان یا برنگ گوگنار و ربول ^{طفل}

شش سعت سال شکر کرده بدید محرب است

پس عت تمام شد کار من نظام

پس شد باز نامه العلم عند الله

پس هو الخیر امم امم

کم

کالہ کتب

کمز قرقطہ ... ملک جوز تر و ... لویت و راب پوت
 سب برون ... از عدس روز زیاد و بدید **نور**
 حسب علاج خلق بکن را که نبات خیر مولی جوز لوی
 اندر جو کچا صبر قرقطه دار سو که قند با سس
 به ساخت سارله نگ نبات مزاج بدید ۱۲۰۱۲

بیوات

کوبنغ ... مال مکھانا ... مو سیاسفید
 مو سیاسفید ... زبور ... جوی
 سکر افتر بادا ... فخر فندق طلب
 دویہ کوفہ ... مور حضرت



W 21

To the Librarian, McGill University.

This item was purchased for and should
be shelved in the E.S.W. Library on
Ornithology.

C.A.W.

CAREY WOOD,
THOR'S CLUB,
WHITEHALL COURT,
LONDON, ENGLAND.

ACC. NO.

CLASS MK.

PUB.

DATE REC'D. Oct. 10, 1927

AGENT

INVOICE DATE

FUND

NOTIFY
SEND TO

PRESENTED C.A. Wood

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

McGILL UNIVERSITY LIBRARY
ROUTINE SLIP



INDO-PERSIAN MANUSCRIPT
(about 1672-1707)

"Baz Nama"

by Nuru'l-lah Yar Jani

One of the falconers at the court of Muhammad Mu'azzam, son of Aurangzib (reigned, as Bahadur Shah, 1707-1712) The illustrations are of mediocre quality.

Emma Shearer Wood Library of
Ornithology.

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

PERSIAN MANUSCRIPT

A Treatise on Falconry by a Member of the Court of Bahadur Shah, the son of Aurangzib.

The author bases his work on his own experience, on the customs connected with his profession, and also upon earlier works on the subject.

W 21

